۶۱
ابشی، خطبه
تذکره الحکما 5-۵

حسنی
۸۴٬۶٬۲۳

۱۷۶۰

۲۰۸۷۷

۶

کره دیم قرب خدا میطلبی
آبرو از در مخلوق چرا میطلبی
من ترا از رگ و جانت بتو نزدیکترم
تو مرا در بدر خلق چرا میطلبی

اسرار حقیقت نشود حل بسوال
نی نیز بدر باختن حشمت و مال
تا دیده و دل خون نکنی پنجاه سال
هرگز ندهند راه از قال بحال

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید بعض مجسم اثم

اثم اعظم که چون بتوفیق الله سبحانه از تحریر احوال سران سلسله قادریه

که افتتاح رساله اشجار خلد است فراغت دست داد شروعی در ذکر

حضرات خواجگان عالیشان اتفاق افتاد شجره دوم از کتاب

اشجار خلد در ذکر اسامی سامی حضرات خواجگان عالیشان قدس الله اسرارهم

که وسایل این وسیله اند تا حضرت سید عالم و عالمیان وعلی اله وصحبه افضل

الصلوات واکمل التحیات متضمن و داخل یکی در طریقه خواجگان نقشبندیه

احراریه بوساطت حضرات احدیه فاروقیه دوم در سلسله خواجگان

مذکور بطریقه حضرت مخدوم اعظم مسمی بحضرت خلیفه الرحمن بدانکه سلسله

جلیله خواجگان عالیشان منسوبست بجناب حضرت خواجه اولیا شیخ الا صفی قطب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد میگوید نقص بهم
اتم اثم اعظم که چون بتوفیق الله سبحانه از تحریر احوال پیران سلسلهٔ
قادریه که افتتاح رساله اشجار خلد است فراغت دست داد شروع در
ذکر حضرات خواجگان عالیشان اتفاق افتاد شجره دوم از کتاب اشجار
خلد در ذکر اسامی سامی حضرات خواجگان عالیشان قدس الله اسرارهم
که وسایل اینـ ... اند تا حضرت سید عالم و عالمیان و علی آله وصحبه افضل
الصلوات واکمل التحیات منتهی و واصل میگردد در طریقهٔ خواجگان نقشبندیه
احراریه بوساطت حضرات احمدیه فاروقیه دوم در سلسلهٔ خواجگان
مذکور بطریقهٔ حضرت مخدوم اعظم مبنی بحضرت خلیفة الرحمن بر آنکه سلسلهٔ جلیله
خواجگان عالیشان منسوبست بجناب حضرت خواجهٔ اولیا شیخ الاصفیا قطب

ربا



ربانی حضرت خواجه ابو یعقوب یوسف همدانی قدس سره و آنحضرت اویسی فیض
ولایت وارتقا از جناب مطلع انوار سرمدی حضرت شیخ ابو علی فارمدی
قدس سره یافته و ایشان بجناب کاشف اسرار سبحانی حضرت شیخ ابو القاسم
گرگانی منسوب اند و درین سلسله که مرویست بسلسله خواجگان جمع میشود و شیخ
ابو القاسم را دو نسبت است یکی بحضرت شیخ ابو عثمان مغربی و ایشان را بحضرت
شیخ ابو علی کاتب و ایشان را بحضرت شیخ ابو علی رودباری و ایشان را بسید الطایفه
شیخ جنید بغدادی و ایشان را بشیخ سری سقطی و ایشان را بحضرت شیخ معروف
کرخی و شیخ معروف کرخی را دو نسبت است یکی بحضرت امام همام عالیمقام امام
علی ابن موسی الرضا دوم بشیخ داود طائی که بدو واسطه بحضرت شاه
ولایت میرسد چنانچه در شجرهٔ قادریه نوشته شد و نسبت حضرت شیخ ابو علی
فارمدی را آن طریقهٔ خواجگان عالیشان بهمین راه مسلسل و اقرب
و در اشهر و شایع است آنست که ایشان و شیخ ابو القاسم گرگانی به نسبت دوم
کسب کمالات از جناب شیخ ربانی حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی کردند و آنحضرت

هرچه یافتند از روحانیت سلطان العارفین شیخ ابو یزید بسطامی یافتند و سلطان
العارفین از روحانیت سید الخلایق حضرت امام جعفر صادق فایز شده و دو
لاین هر دو بزرگوار بعد وفات متبوع خود بتحقیق رسیده و حضرت امام
را تا حضرت رسالت دو نسبت است یکی بطریقهٔ آبا کرام خود که در شجرهٔ قادریه
گذشت دوم با امام قاسم بن حضرت خلیفهٔ اول و امام قاسم نسبت خاصه
از حضرت سلمان فارسی یافته و آن جناب با وجود ادراک شرف صحبت بابرکت
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از جناب حضرت امیر المومنین امام
المسلمین خلیفهٔ رسول رب العالمین ابو بکر صدیق نیز بهره ور شده علیهم الرضوان
والتحیة و نسبت خاص ازین راه آمده لهذا این سلسله را فوقیت بر سلاسل
دیگر ثابت شده گویا مجمع البحرین است و این سلسله در متقدمین طیفوریه که از
القاب حضرت سلطان العارفین است مشهور بود و بعد ظهور حضرت خواجه اولیا
مشهور بسلسلهٔ خواجگان شد بایں جهت ابتدا تحریر احوال حضرت خواجهٔ
اولیا ابو یعقوب یوسف همدانی کرده شد با نسبت شریف ایشان که در کتب مشهور

مبسوط





مبسوط نبود و شمهٔ از روی نسخهٔ خاتم الخلفاء آنحضرت یعنی خواجه جهان خواجه
عبد الخالق غجدوانی قدس سره که بفقیر حقیر میسر شده و در کشمیر نادر بسیار است
برای تبرک و تیمن اینجا در رساله نوشته می شود مخفی نماند که حضرت امام حقانی
خواجه یوسف همدانی از اولاد حضرت سراج الامت امام اعظم اند باین
ترتیب خواجه ابو یوسف ولد خواجه ابو یعقوب بن خواجه عبد الواحد بن عبد
الباسط بن طمطم بن خالون بن محمد اسمعیل بن امام اعظم ابو حنیفه کوفی
رضی الله عنه خواجه جهانیان در رساله خود این نسبت را تا حضرت آدم
رسانیده اند بنا بر اختصار رساله بهمین قدر اکتفا رفت ولادت باسعادت
آنجناب روز دوشنبه دوم صفر سنه چهارصد و سی در طوس روی داده در بغداد آمده
و علوم دینی خوانده در خدمت حضرت شیخ ابو علی فارمدی سلوک کرده اند
و پیر ایشان شیخ ابو الحسن خرقانی را هم در طوس دیده اند و هشت حج
پیاده گذارده اند و ده هزار ختم قرآن کرده اند و سوای آن در هر رکعت نافله
یک جزو قرآن میخوانده اند هفتصد جزو کتاب از تفاسیر و حدیث و فقه

و وصول و فروع حفظ داشتند و دویست و سیزده شیخ کامل را دریافته و هشت
هزار و پنج بیرست را مسلمان ساخته برای قوت خود کاهی موزه دوزی و
دهقانی گری میکردند و هر سال چهل روز احتساب حکام و عوام میفرمودند
تا سن هفتاد و پنج سال متاهل نشدند و اکثر عمر مبارک در مسافرت از
همدان میگذرانیدند آخر ها بسمرقند آمدند و تزویج فرمودند هر ماه
نوحوالی و علمای سمرقند را دعوت فرموده بحث علم شریعت میکردند
و صحبت با حضرت خضر اکثر میداشتند و تیر خوب می انداختند و خط خوب
می نوشتند به تعمیر و تعلیک کاپ نیز داختند از برای درد چشم و زخمها
دارو میفرمودند و برای تپ و امثال آن تعویذ میدادند پخته بازار
نمیخوردند و عمامه کلان و آستینی کوتاه و فراخ میداشتند و در حجره
غیر از بوریا و نمد و قراغند و دو بالش و ابریق چیزی نگاه نمیداشتند و درس
میگفتند و نماز و روزه بسیار بر پا می نمودند و حکایات مشایخ با اصحاب
خود نقل میکردند روز پنجشنبه بیست و هشتم محرم یاران را فرمودند که آب گرم
کنید



کنید و دعا یا نمودند و خلیفه سیوم خود حضرت سلطان خواجه احمد یسوی
را امر بخواندن سوره فاطر و یس و والنازعات کردند و این بیت خواندند
بیت در کوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز
حضرت خضر و الیاس با جمعی از اقطاب و اولیا و ابدال حاضر شدند و یاران
و دعا یا کردند و فرمودند که غوث وقت ما که حاضر بود در پهلوی من دفن کنید
و بعد اتمام دعایا روح مبارک عروج فرمود و غوث نیز جان داد
و کان ذلک فی سنه شهور خمس و ثلثین و خمسمایه و عاش فی الدنیا خمس و تسعین
سنه و از جمله یاران صاحب کمال چهار بزرگوار مشهور بخلافت آنحضرت
بترتیب ممتاز بوده اند خواجه عبدالله برقی و خواجه حسن انداقی و خواجه
احمد یسوی و خواجه عبدالخالق غجدوانی و سوای این چهار بزرگوار
اصحاب آنحضرت بسیار بر عرصه روزگار بوده اند از آنجمله خواجه شاه غانوی
شیخ نظام الدین ماتریدی و خواجه محمد و خواجه کازرون کلاآبادی
و خواجه محمد سوخی و خواجه محمد علیم بن غانوی و ابوموسی و امام یحیی

وخواجه اسحاق و امام سلمان و عارف ترک و خواجه مهد و خواجه قرشی و
خواجه آدم ساده واری و خواجه ربابا و غیرهم و این چهار خلیفه
بعد آنحضرت بجای ایشان ترتیب و صیت بوده ارشاد خلایق نمودند چون
ازین میان باعث هدایت عالمیان وجود حضرت سلطان الطریقت خواجه
احمد یسوی و خواجه جهانیان خواجه عبدالخالق غجدوانی شد و راقم
عاصی را از روی نیاز بخادمان هر دو بزرگوار است این سلسلهٔ طیبه را
دو شجره قرار داده بنابر کثرت و تعدد خلفای هر یک از اصل و فرع
آن خانواده بر تحریر تفصیل اسامی حضرات ایشان و سایر احسند و بعد ایشان
آمدند تا پیران خود اکتفا نمایم شجرهٔ حضرت خواجگان عالیشان
در ذکر حضرات عالی درجات نقشبندیه قدس الله اسرارهم حضرت خواجهٔ
جهانیان امام عالمیان خواجه عبدالخالق غجدوانی فرزند خواجه
عبدالجلیل از طرف والده بادشاهزاده ملاطیه بوده‌اند در سن بیست و دو
سالگی بشعار رشی سرهنگ اولیا حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام بجناب
حضرت

حضرت خواجه اولیا رسیده‌اند و خدمت مالی و جانی آن درگاه کردند بعد واقعهٔ
آنحضرت از حضرت خضر مأمور بذکر خفی و عمل بعزیمت شدند چون حضرت
سلطان خواجه احمد یسوی باشارهٔ حضرت خضر بارشاد مردم طرف
ترکستان عزیمت نمودند بامر آنجناب بخلافت و صیت آن بزرگوار اقدام
نمودند و عالمی را بفیض رسانیدند فرزندان و خلفای آنحضرت در تکمیل
و ارشاد از مشاهیر عالمیان بوده‌اند خصوص خواجه اولیای کبیر و خواجه
احمد صدیق و خواجه سلیمان کثیر و اقدم خلفای آنجناب حضرت مولانا
الاعظم مولانا عارف ریوگری اند که از اصول این شجره طیبه اند خلیفهٔ
ایشان حضرت مولانا خواجه محمود الخیر فغنوی و بعد ایشان حضرت
عزیزان خواجه علی رامیتنی و بعد ایشان خواجه محمد بابا سماسی و بعد
ایشان شیخ اهل کمال حضرت سید ابراهیم امیر کلال اند قدس سرهم
احوال حضرت خواجه جهان و این حضرات در نفحات و رشحات و کتب
دیگر مشروح است و راقم حروف هم در ثمرات الاشجار بقدر ضرور نوشته

ایشان شیخ بزرگی که یگانه شیخی جهت بودند بزرگ جمهور قیام داشتند لا سیما حضرت
سید امیر که ترویج این خلیفه بسیار فرمودند فرزندان و خلفای آنحضرت
بسیار بودند و فرزندان الجناب امیر برهان امیرشاه امیر حمزه امیر عمر و اما
اصحابه منهم مولانا عارف دیگرانی و خواجه جمال الدین دیه آسمانه و شیخ
یادگار و خواجه شیخ دراز و مولانا جمال الدین کیشی و شیخ شمس الدین
کلال و مولانا طاهر و مولانا محمد خلیفه و مولانا بهاء الدین طوسی و پهلوان
محمود و خواجه سمرقندی و شیخ بدر الدین برمانی و خواجه محمود اشکلوغنی
و شیخ امیرشاه کرمینگی و مولانا سلیمان کرمینگی و غیرهم و در زمان حضرت
امیر بلکه بعد ایشان هم حضرت مولانا عارف مرجع و مقدم اصحاب بودند
و حضرت خواجه بزرگ هم تواضع با ایشان می فرمودند اما بعد آنحضرت حق
تعالی عالم و عالمیان را بارشاد حضرت خواجه بزرگ یعنی غوث
العارفین بهاء الحق والشرع والملة والدین دوازده بر در مسند خضر راه
سالکان حق بیند شاه نقشبند رضی الله تعالی عنه منت نهاده نوبت

بادشاهی



پادشاهی طریقت و مقتدای حقیقت با آنحضرت داد آنحضرت و الد امجد خواجه
محمد اند ابن خواجه محمد البخاری ابن سید جلال الدین ابن سید برهان الدین
ابن سید زین الدین ابن سید قاسم ابن سید شعبان ابن سید سید برهان العابدین صح
الدین قلیچ ابن سید محمود ابن سید ایلان ابن سید تقی ابن سید صوفی
ابن سید محی الدین ابن سید علی اکبر ابن امام عالیمقام حسن عسکری علیه و
علی آبائه الکرام و اولاده العظام التحیة والسلام ولادت با سعادت
آنحضرت در سال هفتصد و هژده در اوان صغر منظر التفات و عنایت
حضرت خواجه محمد بابا سماسی رسیدند و بامر و تأکید آنحضرت تربیت
سلوک ظاهری تحصیل از جناب حضرت سید امیر کلال حاصل فرمودند
دوازده سال از صحبت حضرت جلیل اتمام بهره یاب بودند و بباطن مستفید
از روحانیت خواجه جهانیان بودند با وصف اتمام سلوک در جناب حضرت
سید بنابر حصول کمال ارشاد و غایت علو استعداد و باجازت حضرت
امیر که فرمودند که پستان خود را از برای تو خشک کردم اما مرغ همت تو

بلند پرواز است هر جا از ترک و تاجیک بوی مشام تو رسد تقصیر مکن کسب روا آید
فواید از خدمت قسم شیخ که ایشان و خلیل آتا که از خاندان حضرت سلطان
خواجه احمد یسوی بوده‌اند و از مولانا عارف دیگر کرانه کردند با وجود آن
از کمال وسعت ظرف و علو استعداد فرموده‌اند که هفت سال در پی مولانا
عارف گشتم و سه بار سفر حجاز کردم اگر مثل مولانا یا جنبه مولانا می یافتم هرگز
بر نمیگشتم و نیز فرموده‌اند حرف حضرت سید امیر که مرغ همت تو بلند
پرواز است هر جا بوی رسد تقصیر مکن مرا سرگردان ساخت و اگر کوشش
بران نکرده التزام ملازمت ایشان میکردم سرگردانی نمیکشیدم طریقه
مرضیه آنحضرت محض اتباع سنت در جمیع حالات و توجه با مور معاش
بقدر ضرورت بود از کمال دید قصور آنحضرت این رباعی را خود ارشاد
فرموده‌اند و مشهور است خبر میدهد رباعی گر طاعت خود نقش کنم بر نانی
وان نان بنهم پیش سگی ناد انی ان سگ با شد گرسنه که دانی از ننگ بر ان
نان ننهد دندانی از این امور و اقسام تصرف و جذبه و عجایب دیگر
از برکات

[illegible]



از برکات ظهور آنحضرت در کتب مبسوط مرقوم است و شبیه او در نقشبندی کارخانه
معرفت بی شبهه معدوم بر این معنی شاهد حال دو بیت حضرت خواجه بهنگ در
منقبت آنحضرت که بی مبالغه است نظم ابو الوقت دو عالم قطب ارشاد
بهاء الدین که دین شد از وی آباد ز سنت در جنید افکند آشوب بجذبه
با یزید ش آستان روب بی تکلیف مشتاقان دیدار جمال مصطفی را
آینه دار شمه از فضل آیات که شمایل جمال آنحضرت بود تجربه او در ین
خصوصیت در اتباع آثار نبوی هیچ سنتی را تا مرعی نمیداشتند و هرچه از اعمال
مصطفوی ثبوت می یافتند عمل میفرمودند روزی شنیدند که پیغمبر حضرت سرور
کائنات علیه افضل الصلوة والتحیات با اصحاب کرام نان بخشند نان هر کدام
بخته شد و نان آن سرور خام ماند چون بمسموس آنحضرت التی اتر عزیز که حضرت
خواجه همین سنت را با یاران متابعت کردند بدستور نان هر کدام بخته شد
و نان حضرت خام بود همین منوال تصرفات و کرامات آن برگزیده ذو الجلال
بی حد و نهایت است حکایتی مشتمل بر اندکی از تفضلات آنحضرت که بر توسلان

خود دارند راقم حروف حیوران کرده دراینجا ایراد آن مناسب نمود تشبیه نمونه

خرواری ودانه نشانه انباری و ختم حکایت بعرض نیاز بجناب آن محرم راز

کارساز بی نیاز ست باسوز وگداز رقم زد سیدی از اهل عرفان

رجال سالکی موفور الایقان که یکشب بعد سرگرم سکر خواب جدنت

محشرش بردند بی تاب چه دید آشوب صحرای قیامت جهان حیران

زغوغای قیامت روان جمعی سوی فردوس اعلا بدوزخ خلق دیگر

بی سر و پا بی کفار راسوی جهنم همی بردند با صد محنت و غم دران

آشوب یک هندو نژادی زکار دین و دولت نامرادی زرزمش جانب

دوزخ اباکرد بی تخلیص خود بس ماجرا کرد گره بکشود از کارش وسایل

شده گذرش براه خلد حایل در آن حالت بجوش آمد زفریاد بگفتا تا تن

راز و دل شاد بدنیا کز غم و رنج جدا بود کفیلم خواجه مشکل کشا بود

نیاز خواجه میدادم همیشه رسیدی او بفریادم همیشه مرا انا رش درین

محشر همین است پناه خرمهای شرع و دین است ندا آمد ز درگاه الهی

کم نند

فجار

مجرم

موحشی



که شد هر چند حالش در تباهی چو از خاصان ما نام بزرگی براه نقشبندی

بس ستر گی شفیع آورد و داد عیش رهایی تعجب نیست از نقشان خدایی

ازین حالت بس از اهل محشر نمودند از تاسف خاک بر سر که ای

کاش اندر آن دنیای پر دود زما هر کس غلام خواجه می بود بلی این

نقش در دل خویش نقش است که او مشکل گشای کار بسته است اگر دارید

زهوش دل نصیبی ز فرهم گوش کن نقل عجیبی شبی یک مت عالم در حیرت

آورد که هوش از دل قرار از جان من برد رسانیدم بعرض پیر آفاق

عبید الله که شد در رهبری طاق زراه لطف شب دربر کلبه ام بود احقیر

شب ببالین رنجه فرمود بهنگامی که غرق در خواب بودم دران هم از الم بیتاب

بودم همی دیدم که آن پیر الهی مرا با خود بهر سمتی کرده راهی بمن رو کرد

وگفت از غم میندیش تماشا کن زلطف خواجه خویش اگر جانت زکاهش

دردمند است امید از لطف شاه نقشبند است که کارت از شکنج غم

بر آید دلت زین غصه و ماتم بر آید مرا از بعد مسافت بس طپیدم

ز دوری آه با حسرت کشیدم ٭ ز هجران بخارا ناله کردم ٭ ز سوز دل نفس
تبخاله کردم ٭ بشورش گفت کای دیوانهٔ من ٭ حلاوت کیمیای آب و دانهٔ من ٭
بری حرف اتفاق عارفانست ٭ که هر جا بنده از خواجگان است ٭ بود
احوال زارش آشکارا ٭ جناب خواجهٔ مشکل کشا را ٭ نگاه رحمتش هر سو
رسیده ٭ نسیم لطف او هر جا وزیده ٭ نبود از غم مرا جسم رهائی ٭ بکرده
بود [illegible] رسائی ٭ شفاعت خواجهٔ مشکل کشا کرد ٭ همانندم حل این مشکل
خدا کرد ٭ کنون رویم بشاه خواجگانست ٭ جگر در یاد کویش خون چکانست
بیا ای نقشبند قصر عرفان ٭ نقوش هستی از من محو گردان ٭ ندارم طاقت
هجران ازین بیش ٭ نمک تا چند باشم بار دل ریش ٭ بی یاد نگار اسنیه ام
سوخت ٭ نگار سینه ام صد آتش افروخت ٭ نگاری شد جنون عمر ازین سوز
بخواری شد درون مرا ازین سوز ٭ چه دور افتاده ام از بزم احرار ٭
ز خاک و خون حرمانم تو بردار ٭ شده مژگان میده بیدار ازاد ٭ دو چشم
جویبار حسرت آباد ٭ اگر دور از توام فیض تو باقیست ٭ خیال تو ببزم

سینه

سینه ساقیست ٭ تجلی کن بنور باقی خویش ٭ ملولم از غم هستانی خویش ٭
ز جام احمدی فیض عطا کن ٭ فروغ وصلتم گستر رواکن ٭ چرا تهمت کنیم
از سیرابی بیت ٭ بزنجیر تو غوث اعظم بست ٭ اجل زنجیر باد اطوق جانم ٭
به پای قیدی رساند بشوق جانم ٭ بنازم آن شبی کز بخت بیدار ٭ دو در
در یک صبح دیدم بیدار ٭ فدای آن دو نور باسرورم ٭ فدای آن نگاه
علی نورم ٭ بنور یک خدا در سینه داری ٭ وزان با خود بسی گنجینه داری ٭
که دیگر باره تشریف قدم کن ٭ فزون از آرزوی خیر کرم کن ٭ اگر لطف باشد تو
دستیارم ٭ ز تشویش تعلق سر برآرم ٭ من و مهر تو با حق التعلق باد ٭ مراد
دینی و دنیم جمیع باد ٭ مسلمات اعتقاد و احکام و رعایت تقوی و عمل
بعزیمت و دور بودن از رخصتها بقدر قوت همه نور و صفا و رحمت است
و واسطه وصول بدرجات ولایت است بنا بر آن مقامات شریفه
اولیاء الله از پرورش این صفات میرسد چون ما همه دور افتادگیهای
خلق از آنست که خود را دور میدارند و باختیار خود زیاده میکنند

واگر نه قصور در ضعیف آلی هست و خدمت سید امیر کلال رحمه الله بتمثیل
میفرمودند و میفرمودند تمام تعلقات دور نشود و کوزهٔ وجود شایستهٔ
آن نگردد که او را در خمدان بتصرف درآورند و باز چون کوزه ها را در
خمدان درآورند و بعض از آن خمدان درست بیرون می آید و بعض
شکسته و این نسبت ظهور ارادت از نیست و با اینهمه اگر آن شکسته بیرون
آمده است فی الجمله امیدی هست که دیگر بار او را درست سازند و با گل
دیگر یار کنند و بار دیگر با خمدان برند تا باشد که این بار درست بیرون
آید و فرموده اند در اواخر حیات سه شبانروز تقبیله متوجه نشسته بودند
و با کسی سخن نمیگفتند و بعد از آن بسخن آمدند و شکر گفتند و فرمودند مقصود
ازین توجه آن بود که شناخته شود که این در در القبول باز کنند یا
نه و منها اثر توجه بروحانیت اویس قرنی رضی الله عنه انقطاع تام
و تجرد کلی از علایق ظاهری و باطنی بود و هرگاه توجه بروحانیت
قدوة الاولیا خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس الله روحه نموده شد اثر آن

توجه



توجه ظهور بی صفتی محض بودی و هر چند در آن توجه سیر افتادی هیچ اثر
و گردی و صفتی مطالعه نمی افتاد چون وجود روحانیت در انوار حقیقت
بی نهایت محو میشود و هر چند آدمی از خود وجودی طلبد و آنچه سرمایهٔ
ادراک است از خویشتن جوید جز بی صفتی و بی نهایتی چیزی دیگر نه
بیند سال وصال رحمت اشتمال آنحضرت سیوم ماه ربیع الاول در سال
سنه هفتصد و نود و یک هجری عمر مبارک هفتاد و دو و اصحاب آنحضرت
که بمرتبه تکمیل رسیدند بسیار و از خلفای مشهور اول و اکمل بحر الانوار
خواجه علاء الدین عطار که هم در زمان حیات وقت سفر حرمین الجناب
اجازت و ارشاد داده بودند و اصحاب را حوالت ایشان کرده و واقعهٔ
خواجه علاء الدین ۱۲ رجب سال هشتصد دوم فخر العرفاء العلماء خواجه
محمد پارسا که بتاریخ هشتم ذی الحجه سنه هشتصد و بیست در مدینه منوره
بعد ادای حج رحلت فرمودند و در بقیع غرقد آسوده اند سیوم خواجه
علاء الدین غجدوانی چهارم مولانا یعقوب چرخی که با وجود اجازت

مأمور باستفاده از خدمت خواجه علاء الدین عطار شدند و بعد از آن
کارخانهٔ ارشاد را بسیار آراسته‌اند و جذبه و تصرف ایشان کارهای عجیب کرد
مولانا نظام الدین خاموش هم بنظر التفات خواجهٔ بزرگ رسیده‌اند و اتمام
سلوک در خدمت حضرت خواجه علاء الدین عطار کردند تعداد اصحاب
و خلفاء هر کدام ازین حضرت درین رساله گنجایش ندارد و حواله بثمرات
الاشجار است **جناب حقیقت مآب پیر و دستگیر بحر انوار** حضرت خواجه عبید الله
احرار از طرف والد بزرگوار فاروقی‌اند و از جانب والده ماجده سیادت
داشتند از احفاد شیخ خاوند طهور اند و شیخ عمر باغستانی هم نسبت
دارند بعد کسب کمالات و حصول ریاضت و خدمت مشایخ اخذ طریقه ریاضات ح
علیه از خدمت مولانا یعقوب چرخی کردند و تدریج و تکمیل طریقه
علیه نقشبندیه بسیار سعی فرمودند ارشاد آنحضرت اتم و اکمل شد
جهان متعطشان از چشمهٔ سرشار انوار آنحضرت کامیاب و سیراب شدند
در اوایل سلوک فقر صوری بکمال داشتند بعد از آن مظهر اتم اسم غنی
شدند



شدند و فیض ظاهر و باطن بمردم رسانیدند و واقعهٔ وصال آن برگزیدهٔ
متعال بیست و نهم ربیع الاول سنه هشتصد و نود و چهار و سوای فرزندان
گرامی جمعی نیز از خلفای آنحضرت بر منصهٔ روزگار مسند آرای ارشاد
بوده‌اند احوال بیست تن در رشحات و بیست تن دیگر در نفحات مرقوم
است درین کتاب اکتفا بر نام مبارک ایشان کافیست از ملفوظات آنحضرت
نقلست بدانکه افضل اذکار ذکر لا اله الا الله است زیرا که این کلمهٔ طیبه
مرکب از نفی و اثبات است بجای آنچه سینه را حاصل شده است بواسطهٔ
انتقاش صور کونیه است در دل و درین انتقاش اثبات غیر اوست
و نفی حق رسیدن قرب حاصل نشود بی رفع حجاب و آن آنست که اثبات
حق کنی و نفی غیر همچنانکه مفهوم این ذکر است پس اگر مبتدی خواهد که
مشغول شود باید که این امل را کوتاه کند و حصر کند حیوهٔ خود بر نفس
که در آنست و درین نفس که ویرا آخر انفاس خود داشته است بذکر
لا اله الا الله بانطریق مشغول شود که در لا اله هرچه غیر اوست از دل دور کند

و در الا الله حق جل و علا را بمحبوبیت و معبودی ملاحظه کند چنانکه هر بار
که کلمه لا اله الا الله گوید بدل گوید که نیست هیچ معبودی مگر الله و باید که
چنان مشغول شود که هیچ وقت ترک نکند و در همه حال باین مشغول باشد
اگر ناگاه غافل شود باید که چنان شود که اگر مردی چیزی با قیمت گم
کند ناگاه یادش آید که چه حال شود او را نیز همان حال شود و شدن
این حال دلیلست بر متاثر شدن دل او از ذکر و چون بدین مداومت کند
بدرجه رسد فرزندان آنحضرت خواجه عبدالله خواجه محمد یحیی خواجه
عبدالله هفت فرزند داشتند خواجه عبدالهادی خواجه شهاب الدین محمود
خواجه عبدالحق خواجه عبدالعلیم خواجه عبدالشهید خواجه ابوالفیض خواجه
محمد یوسف و این هر هفت بزرگوار صاحب حال و تکمیل بودند و فرزندان
ایشان نسلا بعد نسل بر مسند ارشاد اکتفا داشتند و خواجه محمد یحیی را
سه پسر بودند خواجه ذکریا و خواجه عبدالباقی که هر دو با والد بزرگوار
بشهادت رسیدند و خواجه محمد امین که ظهیر الدین بابر شاه از سمرقند

بکابل



بکابل و هند آورد و خلفای حضرت خواجه احرار که در رشحات مذکورند
باین تفصیل اند مولانا سید حسن مولانا قاسم میر عبدالاول مولانا جعفر
مولانا برهان الدین ختلانی مولانا لطف الله ختلانی مولانا شیخ مولانا
ابوسعید اوبهی مولانا محمد قاضی مولانا خواجه علی تاشکندی شیخ حبیب
بخاری تاشکندی مولانا نور الدین تاشکندی مولانا زاده اتراری
مولانا ناصر الدین اتراری هندو خواجه ترکستانی مولانا اسمعیل فرکتی
مولانا اسمعیل شاماسی مولانا اسمعیل ثالث و بیست تن دیگر را احوال
ایشان بنابر عدم شهرت یا بسبب دیگر در رشحات مذکور نیست و صاحب نسمات
نوشته بدین ترتیب اند مولانا فخرالدین صاحب رشحات شیخ عبدالله اوبهی
مولانا سید عماد الدین حافظ جلال الدین مولانا زاهد وحشی خواجه عمادی
تاج الدین کاشغری امیر عبدالله یمنی شیخ عیان گازرونی مولانا
اسمعیل شیروانی مولانا خراسانی سید بابا خواجه مولانا محمد امین بلغاری
مولانا عبدالوهاب سمرقندی عم زاده مولانا عبدالله سریلی خواجه مصطفی

مولانا نجم الدین مولانا موسی میر قباد هروی مولانا درویش سرپلی بهرام
ازین بزرگواران فرزندان خلفای صاحب احوال داشتند که اینجا تحریر
احوال متعذر است بنا بر آن ازان باز داشته خامهٔ عقیدت شمامه
بتحریر سیران او واسطه راقم اند متوجه شد حضرت مولانا اعظم خواجه محمد
زاهد وخشی او موضع است از حصار از اقارب حضرت مولانا یعقوب
چرخی بودند و تعلیم ذکر از بعضی اصحاب آنحضرت یافته آخرها در جناب
حضرت خواجه احرار آمدند آنحضرت بعلاقه حضرت مولانا یعقوب تا بیرون
شهر سمرقند استقبال ایشان کردند مولانا مدتی در حضور مانده و بکمالات
علیه فایز شده تصرفات و حالات ایشان بین الانام مشهور است بعده
جناب مولانا درویش محمد را خواهرزادهٔ ایشان بود از علوم ظاهری و باطنی
بهره ور قایم مقام مسند حضرات خواجگان شده و اکثر عمر بخمول و
عزلت در پیرزده ملکت داری گذرانیده بتعریف بعضی مشایخ ترک و بزرگان
کبر و بیه را بالطاف عبوری فرموده و شهرتها بهم رسانیده و مدتی کامروایی

خلایق

15

خلایق بودند خلفای آنحضرت خواجه میرک گنبد سبزی خواجه محمد رضا مولانا شیر
محمد شیخ خلوتی و اقدم و اعظم همه فرزند ارجمند حق تیند الجناب علامة
الوری نور الهدی حضرت مولانا خواجگی امکنکی را مظهر آیات بینات
بودند و تمام عمر مبارک بذکر احادیث نبوی و نشر اخلاق مصطفوی علی
صاحبها الصلوة والسلام و تفقد احوال صادر و وارد گذرانیدند و از
حدود تسعین گذشته در هزار و هشت بوصال ابدی رسیدند آخرها این
قطعه اکثر بر زبان مبارک آنحضرت میگذشت قطعه زمانه تا زمان یاد
مرگ آیدم ط ندانم کنون تا چه پیش آیدم ط جدائی مبادا مرا از خدا ط
دگر هر چه پیش آیدم شایدم ط فرزندان حضرت خواجه ابوالقاسم
خلفای آنحضرت خواجه هاشم فرزند خواجه بزرگ گنبد سبز نسبت و
خواجه محمد یحیی ولد خواجه محمد صابر و خواجه محمد مشهور بخواجه عمک
مولانا محمد سعید حاجی عبد العزیز حاجی خیر الدین مولانا صوفی علی آبادی نیز
خواجه لطیف گنبدی بادامی و غیرهم نسبت ارادت طریقه خواجگان بایشان

مزيت وزينت فراوان شد سراج العارفين رضي الملة والدين رباعي
قبلهٔ انفسي و آفاقي ، بزم خاص شهود را ساقي ، حضرت جان بخش راه
مشتاقي ، خواجه محمد الباقي ، نور الله تربته و افاض علينا بركته
اين هيچمقدار را چه يارا شد احوال آن شمع بزم ولايت تواند نوشت
حيرانم را چه كنم اگر خموش كنم گويدم را بيخبري ، وگر خروش كنم رانندم
را بي ادبي ، اين نفحهٔ جان دانم بر تافته است ، بوي پيراهن يوسف
يافته است ، واجب آمد چونكه آمد نام او ، شرح كردن رمزي از انعام او
ولادت كثير السعادت آنحضرت در كابل در شهور سنه احدى و سبعين و تسعمائه
تحصيل علوم در خدمت مولانا العلامه مولانا محمد صادق حلوائي كه از اكابر
مدققين بودند فرموده و همراه الجناب بسير ماوراء النهر نموده در صغر سن
ذوق درويشي بهم رسانيده درويشان آنوقت را دريافتند و مداومت
در ملازمت ايشان نمودند فايدهاي فراوان حاصل كردند مدتي بر خدمت
حضرت خواجه عبيد الله خليفه مولانا لطف الله بودند بعده بملازمت حضرت شيخ

افتخار



افتخار شيخ بسوي رسيدند باز كيفيت نوايد از جناب امير عبد الله بلخي فرمودند
ليكن هر مقتضاي علو استعداد تيها تمام نمي يافتند روي در معامله بشرف
ملازمت حضرت خواجه بزرگ مشكل كشا مشرف شده توبه بدست آنحضرت
خواندند ديگر ابواب فتوح و جمعيت واشده در پي تقيد اذكار و افكار
طريقه عليه افتاده اند و در هجاي بلي كشمير القدوم مبارك رشك بهشت
فرمودند و از خدمت حضرت شيخ بابا والي قدس سره العالي بهره
خواجگان را مجاز ان بودند بهرها برداشتند و تا وصال آنحضرت در
صحبت ايشان بودند بعد واقعه ايشان باز بهند رفته اند به غيبت
معهوده خواجگان غلبه كرد و تربيه باطنيه و تعلق روحانيه از
ارواح طيبه بظهور آمد باز شوق سير ولايت ماوراء النهر فرمودند
و بجناب حضرت مولانا كبار الاعظم مظهر اسرار مولانا خواجگي امكنكي اذكر
ايشان كه گذشت رسيدند و ديدند آنچه ديدند و شنيدند آنچه شنيدند در حقيقت
آنحضرت اويسي حضرت سرور كائنات عليه افضل التسليمات والتحيات

و تربیت از خواجهٔ بزرگ بود نور قدس سره چنانکه خود ارشاد فرموده اند
در مثنوی او اینجا تیمناً آورده شد **مثنوی** بشنید ستم احتشاقان درگاه
طلبکاران سر لی مع الله حضور جبا کاشف سر نهانی ابو القاسم
چراغ کور کانی بخلوت در بدایت کارشی این بیت انیس خاطر افکارشی
این بعود که بوی درد جان نام اولیشی که باشد شربتی از جام
اولیشی اویس آشنا از آن بحر عنایت مگر بی واسطه یابد هدایت
کیم من کین هوس گیرد دماغم بیابد نور این سودا چراغم دل از ذکر
اولیسم شاد گردد دماغم زین هوا آباد گردد ور یتیم قدر خود چندان
ندانم و در دل نخل این سودا نشانم زبانم زین بلغط کر چه بنداشت
سرم بنجوا است چیبا این کمند است دل اندر شرم و جان سرگرم است
که جانان رحمة للعالمین است قبولش گر بیابد در افادات
هم استعداد بخشد هم سعادات درین سودا در دیگر کشایم زروم
از جانب دیگر در آیم شفیع آرم روان دوستانش مدد خواهم زروح

بی روانش

17

بی روانش به بوبکر و عمر و عثمان و حیدر با اهل بیت و اصحاب پیمبر
بصدق و سوز بو ربو قحافه بعلم و دانش ختم الخلافت با هم
بهجرت و تاریکی غارش با آن خوش عنکبوتی عنبرین تارش بجور کرز قریش
اقربا دید با شوقی که ادراشت کرب بلا دید ببار و کبیر بدر و حرب خندق
بروز فتح نور خصصص الطلق با آنشب که سرای امهانی رسیده در مقام
لا امکانی بهر بیرون رفتن آزاد از این ده سبحان الذی اسری
بعبده بهر بیری انکه حق بابیت دید براه بهر بجود گفتن و بجود شنیدن
بفقری کز خود دشی درویشی حیدر اشت بهر الفقر فخری بیش میراشت
با آن درد کاوریه روی شفاعت کنی تربیت مشتی بی بضاعت که این
غافل کشاید چشم از این خواب از آن حجر عنایت بیند ورش باب
نهد در قرآن اول آشیانه اویسی تا بنیش خوانند زمانه ز اسباب
خارج البال به بینم ماضی و مستقبلش حال من ار چه دورم از نجابت
سیه دل تو حال سر مدی داری چه مشکل شنائی نیست دریای قدم را

مصحح ... الحق

بی‌دل طولیست بازور کرم را، مرا کز حب سراسر کار خام است، تمام دان که این
سودا تمام است. اوایل و اواسط حال آنحضرت استغراق در بحر بی
پایان توحید بود و از شرح رباعیات که خود فرموده‌اند نیز غلبهٔ مشرب
توحید وجودی مستفاد است. این رساله را بنا بر کمال توسل و نسبت با ملت
آنحضرت مقرب بارگاه پروردگار خواجه عبیدالله احرار داشتند و منتسب سلسله
الاحرار کردند. چند رباعی از اخر آن کتاب مبارک بتیمنا مرقوم می‌شود
چون ظاهر علم ~~سراسر~~ پرده که معقود است، وین هستی خیالی سراسر
نابود است. از نقش وجود سوی بی‌نقش برو، و انگاه نظاره کن
که حق موجود است. ای حسن تو نهر نیست نه انهار نقوش، شد ظاهر
و باطن تو در کار نقوش. برخیز و جمال نقشبندی بطلب، کاسان شود ت
شکست بازار نقوش. چون نقش نهاده رو به بی‌نقش آری، زان
لوح وجود نسخه بر داری. نوری بینی که تن جانش کردم، زنهار که
دل بتر جان نسپاری. آن بین که چو بی‌تو اندر شود، پس راز نهفته

راکه

18
را که عیان شود. هر جا نو نیست بر کشد جمله نمود، و انکه پی انکشاف
هر راز شود. گو نیز اجون رسد نزل یکبار، گردد دل و جان زنده
جان فارغ بال. چشم از همه سو سرخه ما زاغ کشد، گوش از همه
جانب شنود بانگ تعال. ای گشته بهر نمود بیهوده گرو، ان نیست مقام
کنت سمعه بشنو. در تست عمونه ای بس بیحد طرفست، بنشین و بهر
طرف مشو در یک و دو. یک لحظه سری بجیب هستی در کش، حرف اناکوی
را خطی بر سر کش. گر مرد رهی بنا مرادی خوکن، یعنی که نگار نیستی
در بر کش. این سکه از ان زدم بنام فقر است، و این روشنی از نور
تمام فقر است. برخیز ره خواجه احرار بگیر، کان راه زبر جلد
مقام فقر است. بعد تحریر شرح رباعیات قریب چهار پنج سالی
آنحضرت در قید حیات صوری شفابخش بیماران معنوی بوده‌اند و
ترقیات عالیه فرموده‌اند. صاحب ملفوظات کلامی مفصل و مصرح
در مجموعهٔ خود آورده است. خلاصه‌اش اینکه اواخر حال آن

برگزیده ذو الجلال از توحید وجود منزه تمام مشغول بودند فا طالب سالک

و در نفحات و کتب دیگر هر قوم نسبت آنحضرت از جناب والده ماجده

از سادات حسینیه اند تا آخر عمر مبارک بخدمت و نیز لقمه آنحضرت

حضرت والده ماجده بود بلکه تفقد احوال اصحاب و طلبه را هم در

درگاه ارشاد پناه حاضر می بودند آن سیده که جناب مشغول بودند

و استر خفای صادر و وارد بسیار مینمودند قسم انبعد حضرت

خواجه بزرگ دو خلیفه کامل آنحضرت ظهور اتم کردند و بعد از ایشان همان

نسبت بوجود حضرت خواجه احرار ظهور کرد و همان قسم اینجا بعد حضرت

خواجه احرار این برگزیده کردگار یعنی حضرت خواجه عالی مقدار

ظهور فرمودند و بعد حضرت خواجه بزرگ درین سلسله علیه این

چهار بزرگوار علیهم المثال گذاشته همانا اشاره حضرت خواجه

ممدوح در کلام قدسی خود باین معنیست جای که فرمودند

زین پیش بخطه بخارا ٭ بودی چو حیات آشکارا ٭ آئینه از همه مهر بعد

نه نقش



نه نقش و نه نقشبندی بود ٭ امروز درین خرابه بنشین ٭ این مشت خیال

را فرو چین ٭ اینجا تیم ارچه او فتاده است ٭ جان بر همان زمین

نهاده است ٭ دارم بهمان زمین سر کار ٭ من نیز نگارم بر قفار ٭

ساقی می نقشبند پیش آر ٭ من چند قوام کمند پیش آر ٭ هر چند کمند

عنبرین بوئی ٭ آن نیست که آورد بمن روی ٭ بر لاشه حرز چکاد

داد ٭ آهوی ختن شکار داد ٭ عطار که نقشبند ثانیست ٭

در حلقه آن کمند فانیست ٭ آن رشته که یار ساقی بود ٭ در پیچش آن

کمند آسود ٭ آن خواجه بندگان آزاد ٭ سر در خم آن کمند بنهاد ٭

من چون هوس چنین نیارم ٭ من خود سگ آن یار غارم ٭ خوش آنکه

سه یار چار گردد ٭ فقر ادب استوار گردد ٭ خشتی که دم را این نکو قفر

آید بکمال خود درین عصر ٭ در بزم که زلال نوشتان ٭ خوانندم ختم میفرو

شان ٭ بالجمله هزاران هزار دولت و شوکت باطنی با مریدین بزر

گوار در صحبت بهم فرمودند و کائنات رجوع بآنحضرت نمودند

و جمیع مشایخ پنجاه و شصت ساله هندوستان را در طرق دیگر مرشد و مرجع
بودند بیک صحبت و جذبهٔ آنحضرت در ربقهٔ ارادت و حلقهٔ مکتوب
درآمدند و دیر بقصور و انکسار نسبت بهر کسی و بکمال اتباع شرع و
غایت سکوت و اخفای نسبت و تفقد صادر و وارد و اعزاز عامهٔ
مردم خصوص علماء لازمهٔ شیوهٔ آنحضرت بود این ذرهٔ ناچیز
راچه یارا که رشحهٔ از احوال آنحضرت بقلم تواند آورد بهرای شرف
روزگار و حصول اقتدا نام بزرگی آنحضرت را بزبان آوردم
و این قدر هم که نوشتم جرأت کردم ⁂ مرا از زلف تو موئی بسند است ⁂
فضولی میکنم بوئی بسند است ⁂ صاحب رشحات و حضرات القدس
و حسنات المقربین و تذکرهٔ سهارنپوری و صاحب ملفوظات
قدری نوشته بالجمله چون سن مبارک بکمال رسید بیشتر برفع علاقهٔ
جسمانیه و وصال عریان ربانیه شدند از ینجهت ترک اختلاط مردم و
شیخی فرمودند و کارخانهٔ ارشاد آنحضرت مجدد الف ثانی قیوم

ربانی

۲۰

ربانی سلطان شیخ احمد سرهندی حواله نمودند و همه خلفا را اصحاب را وصیت
بخدمت آنجناب کردند و هر که ابا نمود مورد اعتراض بلکه سلب نسبت شد
الا سه بزرگوار عالیمقدار را در خدمت خود نگاه داشتند یکی سراج و تاج
حضرت شیخ تاج دوم قدوة الاوتاد شیخ الهداد سیوم زینت العارفین
خواجه حسام الدین که همیشه خلوت را ترجیح داشتند و نظر ظاهر و باطن
بر وصال رفیق اعلی گماشتند هنگامیکه آنحضرت در رجوعی توجه بعالم دیگر بود
بجای ها که این قطعه در همین احوال فرمودند

نظم

صحرا نشینم و سیل حذر کن ز راه این ⁂ تر میکنم بگریه و افسرده میروم ⁂
آن گلبنم بباغ تو کز یک نسیم لطف ⁂ نشکفته ام هنوز که پژمرده میروم ⁂

روز شنبه بیست و پنجم جمادی الثانی سنه هزار و دوازده که سن مبارک
بکمال شصت و یکم رسیده بود بعالم بقا توجه فرمودند فدویان عقیدت شعار
با حیران غصه حیرت نمودند تاریخ وصال ایشان

تاریخ

داغ کهن دولت بود باقی ⁂ از خود همه فانی الصفت بود ⁂ بر خالق خویش

جملگی عشق بر خلق تمام عاطفت بود در سبعه تسعین سال وصلتش خوش
گفت بحر معرفت بود الفیا نقشبند وقت تاریخ است فرزندان آنحضرت
خواجه عبید الله و خواجه عبد الله معروف بحضرت خواجه کلان و خواجه
خورد در سن رضاع بودند و هر دو بخدمت حضرت حسام الدین شیخ بکمال
جانفشانی متکفل شد و تربیت حضرت مجدد الف ثانی که هم در حیات
خود خواجه باآنجناب سپرده بودند و چون بسن تمیز و بلوغ رسیدند
بهمان اشاره هر دو بزرگوار بسرهند آمده اند بکمالات ظاهری
و باطنی ممتاز عالم و عالمیان شدند کلام حضرت خواجه خورد در تربیت
و از روحانیت اغر است در عالم مشهور است مرقد عارفان و حضرت
خواجه خورد مبارک حضرت خواجه بیرنگ در دهلی کهنه جوار قدم
رسول علیه الصلوة والسلام واقع شده ماناکه در کلام منظومه اشاره
بهمین معنی است در جایی اگر چه مانند بیت در دیده کشم قبول خود را
خاک قدم رسول خود را از خاک مدینه تو کجایی در دیده کشم غبار نیایی

از مردم



از مردم چشم نور بینان ای چشم و چراغ دور بینان در باب غم آشیانه
را هنوز از سیاه خانه را امروز هر قدر مطهر آنحضرت تریاق بلاها و اکسیر
حوائج است و قبله و کعبه طالبان و حاجت روای درماندگان در عالم مشهور است
و در کمال حرارت آفتاب و شدت گرمی هندوستان وسط النهار مرقد آنحضرت
اسکین است سرد و خنک می باشد و مردم ادراک خنکی میکنند الله تبارک
تبارک و تعالی بتصدق خاصان خود این عاصی را نیز زیارت مرقد آنحضرت
هنوز از دو چشم ظاهر و باطن مرا بکحل الجواهر خاک پاک آن آستانه منور
سازد مصرع یارب دعای خسته دلان مستجاب کن رحم الله عبداً قال
آمینا حضرت مجدد الف ثانی قطب ربانی قیوم حقانی سلطان
العرفا شیخ احمد سرهندی فاروقی نسب آنحضرت بجناب فاروق اعظم
خلیفه معظم امیر المؤمنین امام المسلمین سلطان العارفین عمر ابن
الخطاب رضی الله عنه میرسد باین ترتیب آنجناب ابن شیخ عبد الاحد ابن
شیخ محمد ابن شیخ حبیب الله بن امام رفیع الدین پیشوای نماز حضرت

مخدوم جهانیان سید جلال الدین بخاری بودند چون حضرت مخدوم آخر
عمر بسبب ضعف قوا از آمد و رفت دهلی توقف فرمودند بامر آنحضرت
امام رفیع الدین سکونت در سرهند اختیار فرموده بموعظت و
نصیحت سلطان دهلی از فرزندان حضرت سید بخاری بعد توجه
نمودند از آن باز این خاندان شرافت و دودمان در سرهند ماندهاست
ابن خواجه نور بن خواجه نصیر بن خواجه سلیمان بن خواجه یوسف بن
سلطان شهاب الدین علی المعروف بفرخ شاه کابلی که والی کابل
بوده نسب حضرت شیخ المشایخ فرید الدین گنجشکر نیز بایشان میرسد
بن خواجه نصیر الدین بن خواجه محمود بن خواجه سلیمان بن خواجه مسعود
بن خواجه عبید الله بن خواجه واعظ اصغر بن خواجه واعظ اکبر بن
خواجه ابو الفتح اسحاق بن خواجه ابراهیم بن ناصر بن عبد الله بن
امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه و رحمة الله علیهم اجمعین تولد
حضرت مجدد الف ثانی در سال نهصد و هفتاد و یک بعد تکمیل در علم معقول
و منقول



و منقول و حصول پایه تدقیق و مولویت سلوک باطنی بطریقه قادریه و چشتیه
در خدمت والد بزرگوار خود فرمودند و بمرتبه فردیت و ارشاد رسیدند
و بعد وفات آنجناب باراده حج اسلام برآمدند در دهلی بخدمت قبله
عارفان خواجه بیرنگان رسیدند و کعبه مقصود را همانجا در آغوش کشیدند
چند ماه در ملازمت آنحضرت گذرانیده و رسیدند بجایی که رسیدند
و دیدند آنچه دیدند و شنیدند آنچه شنیدند چون بامر آنحضرت بسرهند
آمدند تبرکی اختلاط کرده باز دو آمدند و حق تعالی سلوک تفصیلی
بآنحضرت عطا کرد باز بملازمت حضرت خواجه رفتند و چندی مانده
اجازت حاصل کرده بتسلیک طالبان پرداختند مرتبه سیوم باز رفته
این مرتبه حضرت خواجه کارخانه ارشاد را بآنحضرت سپرده و معامله
بزرگی دیگر نسبت بآنجناب بعمل آورده اکثر اصحاب عالیجناب را حواله آنحضرت
کرده باهزاران هزار عطیه بزرگوار بسرهند رخصت فرمودند
چند گاهی در سرهند گذرانیده بتقریبی بلاهور تشریف آوردند و آنجا

خبر واقعه حضرت خواجه استماع فرمودند بعجالة به دهلی رفتند و تعزیت حضرت
خواجه و تفقد اهل بیت بعمل آوردند بعد از دو سال بعد حضرت خواجه
اهل کمال بر مسند ارشاد و اکمال اتکا فرمودند و عالم عالم تشنه لبان را
بزلال هدایت سیراب گردانیدند و بدولت ارشاد آنحضرت تا مشرق
و مغرب رسید و اکثر بلاد معموره عالم تبدیرم خلفای آنحضرت بهره ور
گردید آخرها بسعایت اعدا و حسد از هندبار دوی سلطانی رسیدند
و یکسال و چیزی با لشکر جهانگیری بودند اینمعنی را هم بموجب ظهور فواید
کثیره و حکم بلیغه حمید الشد و در انجام فیوض بسیار بمردم رسانیدند
و اهل ظاهر و باطن سعی استخلاص نفرمودند تا بیدارگی اعدا کو بدعا
باشند چه رسد خود بخود چون جهانگیر بادشاه باعزاز تمام رخصت داده
بسرهند آمدند و هفت و هشت ماه کام بخش عالمیان بودند بیست و هشتم
صفر روز سه شنبه سال هزار و سی و چهار رحلت سرچشمه انوار بوصال
پروردگار شدند فرزندان عالیمقدار که هر کدام آفتاب علم و عملست

وخلفای



وخلفای اهل کمال از آن وقت باز تا الیوم کتب در احوال آنحضرت بتفصیل
نوشته اند و مکتوبات قدسیات و کلام فیض انجام آنحضرت امروز
اشهر و اجمع و ادق و انفع کتب صوفیه است مشاهیر خلفای آنحضرت
باین تفصیل میر محمد نعمان اکبرآبادی و شیخ عبدالحمید بنگالی و شیخ عبدالحی
تتبنی و شیخ نور محمد تتبنی و شیخ مزمل صورتی و سید باقر سارنگپوری و شیخ
عبدالهادی بدوانی و شیخ طاهر جونپوری و خواجه هاشم کشمی برهان
پوری و مولانا حمید الدین احمدآبادی و شیخ داود جیابائی و مولانا
غازی گجراتی و خواجه محمد صدیق کشمی دهلوی و شیخ بدیع الدین سهار
نپوری و سید شاه محمد سارنگپوری و شیخ عبدالحق در ابنابلی و شیخ محمد
چتری و شیخ سید آدم بنوری شیخ و ارشاد ایشان محتاج به بیان نیست
خلفا بهزاران و مریدان زیاده از صد هزار از ایشان بظهور آمدند
و مولانا بدرالدین سرهندی و شیخ خضر بهلول پوری و شیخ نور محمد بهار
و مولانا فرخ حسین و شیخ محمد طاهر لاهوری و شیخ عبدالرحیم بهیرکی و شیخ

کریم الدین ابرالی و مولانا احمد و مولانا یوسف کشمیری و مولانا صادق
کشمیری و خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا محمد صادق و خواجه محمد صالح
کلانی و مولانا یار محمد قدیم بدخشی و میر محمد صالح نیشاپوری و مولانا محمد
یوسف و مولانا عبد الغفور سمرقندی و حاجی محمد دکنی و مولانا یار محمد جدید
طالقانی و شیخ زین العابدین و شیخ عباطری شافعی مکی و صوفی قربان
ارکنجی و مولانا صفر احمد رومی حنفی و شیخ عبد العزیز نحوی مغربی
مالکی و شیخ احمد استنبولی حنفی ملا قیقه عثمان یمنی شافعی و شیخ
محمد ابن حجر مکی و سوای این چهل و نه کس بسیار عزیزان بوده اند
درین کتاب گنجایش تحریر زیاده ازین نه اگر کسی حقیقت تعلق
گرفته است در ثمرات الاشجار به تشبیه آمده است رجوع نماید خواهد
هم از احوال آنحضرت و حضرت خواجه بزرگ و فرزندان و خلفای
ایشان نوشته اند همه و کرم حضرت مجدد را سوای جمیع هفت فرزند
از همه بیشتر بود اول خواجه محمد صادق در تحصیل کمالات ظاهر و باطن

باهمدرانش



جد و شن والد بزرگوار بودند و نظرات توجهات حضرت خواجه بیرنگ
بسیار بهره ور شدند و در سن بیست و پنج سالگی در کمال ظهور کمالات
ظاهری و باطنی بجا داشته و باکه خود را عوض عالم دادند و بار را بر خود گرفته
رفتند از ایشان یک پسر ماند شیخ محمد از وسه پسر شیخ ابراهیم که بجز جیبه
اولاد ندارد و شیخ زاهد را اولاد رفت شیخ حامد را یک پسر داشت
شیخ بهاء الدین نام این وقت اولاد ایشان در سرهند هستند دوم
خازن الرحمة کاشف النعمة شیخ العارفین عروة الراسخین
خواص بحار اسرار کلام مجید شیخ محمد سعید از علمای راسخین و محرم و
شریک اسرار والد بزرگوار بودند در هزار و چهار هجری تولد نموده اند
و در هزار و هفتاد و یک بعد مراجعت از حرمین در سن شصت و هشت
بیست و هفتم جمادی الثانی رحلت فرمودند تصانیف آنحضرت در علوم
ظاهر و باطن زنگ زدای دلهای قاسیه است و فیض طریقت از فرزندان
و خلفای آنحضرت بسیار جاری شده بمرتبه فردیت و خلت و قرب و ندیمی

حضرت فایض بودند تاریخ وصال الحضرت خلف الصدق اسعد حضرت مرشد
تا شیخ عبد الاحد چنین فرمودند تاریخ از پی یکهزار و پنج سال بود از
هجرت نبی ملل کامد از کان کائنات برون گوهری جوهر برتر
از مثال و مثل یعنی از لطف خاص ربانی وز عنایات لم یزل ازلی
پسری شد عطا بقطب زمان مجتبای خدای عز و جل شیخ احمد مجدد
ملت خانقا شرع از زوال و زلل ان نقشبند دین که ملک عرفانش نیز بدر
ز دلت دیو خلل نیر برج افتاب کرده طلوع با هزاران شرف ز برج حمل
کرده پرواز تا ازین زندان مرغ روحش بمرغزار اجل نه مثالش کسی
بوادی علم نه نظیرش کسی بکوی عمل نی در اقطاب ابعتش مانند نی
در ابدال از بعتش بدل خازن رحمت خدای کریم وارث دولت
رسول اجل نام او کز ازل سعید آمد بر سعادت بود دلیل اول خاک
راهش چه ماه و چه خورشید جبهه سائیش چه مشتری چه زحل از رسم مشی
رسد صبا کرد عارف اکبر گوشی مردد غل آن امام زمان رحلت حق

نشده

25

نشده یک زمان براه کسل تا شب ساقیان عالم قدس بر کشیدند باده های
اجل همه در کار اندکی کردند جمع کردند با شراب عسل جام وحدت
کشید و کوته ساخت قصه پردار از طول امل شیوه نقش کرده ملک
تا ملکوت ما تمشی داشت ماه تا بزحل سال میلاد او فیوض حق است
کر نیاید بشهود دخل و عمل سال عمرش نهایت الله گر عدد خواهی از حساب
جمل سال رحلت بیاب ار خواهی رفت قطب زمان سعید ازل
مخفی نماند احباب حضرت خازن الرحمة را سوای صبیه ها هشت پسر
بوده اول شاه عبد الله که یک پسر داشت میان عبد الحق نام که پسرش
از صبیه حضرت مولوی فرخ شاه میان احمدی نام بود دوم میان
شاه لطف الله که اولاد نداشت سیوم حضرت مولوی علامة الوری نور
الهدی میان فرخ شاه که در علم و عمل از حضرات ممتاز بودند و عمر زیاده
از زیاد یافتند بیستم شوال سنه ۱۱۲۰ رحلت فرمودند هزار و یکصد و بیست
فرزندان ایشان اول قطب الاولیاء مرشدی و مولائی و ملجائی حضرت

٥٦

شیخ محمد عبید رضا احوال ایشان جدا در شجرهٔ چشتیه می آید دوم میان محمد
ارشد سیوم مولوی ضیاء الله فرزند چهارم حضرت خازن الرحمة الله
شیخ سعد الدین محمد از ایشان یک پسر ماند شیخ محمد قطب پسرش
محمد غوث پنجم محبوب الصمد مقبول الازل والابد شیخنا و مولانا و سیدنا و سندنا
حضرت شیخ عبد الاحد در این شجرهٔ مبارکه و سلسلهٔ اعظم عاطفی اند و
در بعض شجرهٔ ذکر ایشان با فرزندان عالیشان می آید کنشتم قدوهٔ
اهل الله شیخ خلیل الله میان نور القدس و میان مراد الله فرزندان
ایشانند هفتم شیخ محمد تقی یک پسر داشت شیخ نجیب الدین نام هشتم
شیخ محمد یعقوب شیخ عصمت الله پسر ایشانست و صبیهٔ حضرت محبوب
الصمد در عقد اوست فرزند سیوم حضرت مجدد الف ثانی جناب قطب
العالمین غوث السالکین قیوم الارض والسما عروة الوثقی حضرت
شیخ محمد معصوم در سال هزار و نهم بوجود عنصری آمدند و در جناب
والد بزرگوار کسب کمالات ظاهر و باطن کرده در حیات آنحضرت رتبهٔ

قیومست

٢٦

قیومست عالم فایز شده بود و کاینات رجوع بآنحضرت کرد و ارشاد فرزندان
و خلفاء آنحضرت بمشرق و مغرب و مکه و یثرب رسید و بدستور حضرت مجدد
سه جلد مکتوبات آنحضرت هم فیض بخش عالمیانست سوای تصانیف دیگر
در سفر حرمین همراه برادر عالیقدر خود بوده اند در سال هشتاد و نه
نهم ربیع الاول بعالم جاودانی رفتند تاریخ وصال آنحضرت جناب
محبوب الصمد موزون کرده اند **تاریخ** قیوم جهان خلیفة الله ٭ ~~در دایره~~
دانندهٔ سرهای مکتوم ٭ در دایرهٔ وجود تا بود ٭ بودش بجهان مثال
معدوم ٭ تاریخ وصال او خرد گفت ٭ رفته ز جهان امام معصوم ٭
**الفیا** ازین زندان فانی در گذشته ٭ شه گیتی نه طبق را بوده سرپوش ٭
خردش از تختهٔ هفت بر خاست آنروز ٭ همه مرغ گلشن حق گشته خاموش ٭
جهان را آتش در خرمن افکند ٭ خود اندر خلوت وصلش هم آغوش ٭
بسا کز جان جهان بر باد داده ٭ بسا کس رفته رفته از هوش ٭ ز داغ
غم بصحرا رو نهادند ٭ چو لاله با ز بینان خانه بردوش ٭ بی تابوت آن

قطب زمانه * چو در عرس نعره زن احباب در جوش * نبات العشق شد افروز هیهات
جهان مجمع ابرو بین دیده جش دوش * بر سم ملیحی از ساز ناهید * فلک از
ابر کرده پنبه در گوش * در دیر مغان بستند افسوس * کنون کوزه کو خمخانه
کو نوش * جهان حرات در اخیرت افزوده * گفته صورت حالی فراموش *
چو پنهان شد ز چشم مردم آگاه * چو جان در جسم تربت گشته روپوش *
ندا آمد که آن معصوم مطلق * بگوی وحدت آغوش بر دوش * اگر خواهی
نشان سال عمرش * بگو والله دیگر باشی خاموش * مخفی نماند که جناب
حضرة عروة الوثقی قدس سره شش پسر داشتند اول مستغرق شهود الله
حضرت شیخ صبغة الله که در سال هزار و یکصد و بیستم از نود تجاوز فرموده
رحلت کردند چهار پسر داشتند شیخ ابو القاسم که در خدمت جد بزرگوار
تربیت یافته بود در جوانی لاولد رفت دوم شیخ اسمعیل که پسر ایشان
شیخ غلام معصوم است سیوم شیخ اهل الله چهارم میان شیخ [illegible] فرزند
دوم حضرت عروة الوثقی جناب حجة الله قطب الآفاق بآیات حقائق

حضرت



حضرت خواجه محمد نقشبند که منصب قیومیت باتفاق حضرات فاروقیه بعد
حضرت عروة الوثقی با ایشان تعلق گرفت و در میان همه اقران گوش
ارشاد ایشان اطراف عالم را در گرفت و سلاطین و حکام مسخر بودند
در سال هزار و یکصد و پانزده سلخ محرم ما بین هشتاد و نه در رحلت
فرمودند فرزندان آن جناب یکی علی الله میان شیخ ابو العلا که بشارات
عمره فایز بودند در سن جوانی از حضرت حجة الله و حضرت محبوب
الصمد یکجا رفته بودند قضا کردند خلف با کمال الشیان است جناب معدن
الخیر مقتدای بلند سیر شیخ محمد زبیر که امروز در شاهجهان آباد
زینت بخش مسند ارشاد و قایم مقام آبا و اجداد اند متع الله تعالی
الطالبین بطول ایام حیاته دوم شیخ محمد عمر و سیوم شیخ محمد کاظم که هر
دو بزرگوار بعد وصال والد عالی مقدار عنقریب لاولد بآخرت رفتند
فرزند سیوم حضرت عروة الوثقی قدوة اهل الله حضرت شیخ
عبید الله المعروف بمیان حضرت که در علم و عمل و کمالات ظاهر و باطن

نادره روزگار و اعجوبه صنع پروردگار بودند در سال هزار و یکصد در سن
مبارک قریب شصت بود برحمت حق رفتند سه پسر داشتند شیخ عبد
الهادی معروف شیخ جیون که از شیخ محمد میر و شیخ محمد حسن و شیخ نور الصمد
و شیخ برکت الله پسران ایشان اند دوم شیخ محمد پارسا سیوم شیخ محمد سالم
فرزند چهارم حضرت عروة الوثقی کمالات مرتبت شیخ محمد اشرف که
حبیبه حضرت خازن الرحمة در عقد ایشان بود چهار پسر داشتند یکی ثمره
شجره کمال شاه محی الدین (?) که فی الحال در قید حیات اند دوم شیخ محمد جعفر
سیوم شیخ محمد حیات چهارم شیخ روح الله فرزند پنجم حضرت عروة الوثقی
جناب شیخ العارفین قدوة العلماء العاملین شیخ سیف الدین که در تصرفات
و حالات و ارشاد کافه بریات و ترویج شرایع از آیات بینات الهیه (?)
آلهی بودند در سال هزار و نود و چهار که سن مبارک ظاهر به پنجاه
رسیده بود قضا کردند شش پسر داشتند شیخ محمد اعظم شیخ محمد علی شیخ
محمد شعیب شیخ محمد عیسی شیخ محمد موسی شیخ کلمة الله فرزند ششم حضرت عروة

الوثقی

٢٦

الوثقی پیشوای اهل تحقیق شیخ محمد صدیق که بکمالات ظاهر و باطن و
تصرفات قلوب فایز بودند و فیض بخش صوری و معنوی و اکثر مردم
عمر در خدمت ایشان بهره اندوز بودند در سال هزار و یکصد و یک
و دیگر رحلت فرمودند فرزندان ایشان شیخ محمد مهدی و شیخ عبد الباقی
فرزند چهارم مجدد الف ثانی شیخ محمد اشرف که در حالت رضاع رفت
پنجم شیخ محمد فرخ ششم شیخ محمد عیسی که هر دو در وبا با همشیره در صغر
سن قضا کردند هفتم جناب مفخر العرفا قدوة الاولیا شیخ محمد یحیی
المعروف بشاه جیو که هنگام مجدد در سن هفت و هشت بودند
و کسب کمالات در جناب حضرت خازن الرحمة کردند و در سفر حج همین (?) با جناب
همراه بودند حبیبه عفیفه حضرت خواجه خورد در عقد ایشان بود در سنه
هزار و نود بوصال ابدی رسیدند حضرت محبوب الصمد تاریخ وصال ایشان
فرمودند **تاریخ** آن عارف بالله تبارک و تعالی ؛ جبرئیل صفت رفته
سوی عالم بالا ؛ تاریخ وصالش چو بپرسند عزیزان ؛ گو بوده ولی شیخ

محمد یحیی دو پسر داشتند خدمت شیخ ضیاء الدین میان شیخ فقیر الله نور الله مضجعهما
حضرت مجدد الف ثانی شیخ فضل الله و شیخ حسام الدین و میان جعفر
پسران ایشان اند و شیخ عبد اللطیف و شیخ عبد الحی و شیخ زین الدین اولاد
ایشان اند اینهمه حضرات عالی درجات اولاد حضرت مجدد الف ثانی
مرقوم رقم عقیدت شده بودند در وقت خود هر یک بکمالات ظاهری
و باطنی بوده‌اند و هستند از الجمله درین شجره طیبه وسیله راقم عاصی جناب
محبوب الصمد قطب الامجد فرد اوحد قیوم اسعد حضرت شیخ عبد الاحد اند
رضی الله تعالی عنه دور اکثر بکمالات از حضرات عالی درجات فرد
و ممتاز بودند و همیشه ترویج خانقاه حضرت مجدد را بارشاد طلاب
آنحضرت فرموده‌اند در میان مردم آنحضرت میان گل شهرت داشتند
چون میل خاطر اقدس گاه گاه طرف شعر هم بود وحدت تخلص میکردند
ان گل گلستان وحدت دو بار بحرمین شریفین رسیده‌اند اول همراه
والد بزرگوار و عم عالیمقدار در آن وقت سن مبارک هفده

یازده



یازده رسیده بود کتاب لطایف مدینه در احوال حضرت خازن الرحمة
بعبارت عربیه در غایت فصاحت در آن سفر املا فرموده بود مرتبه
دوم در سنین هزار و یکصد و پنج باتفاق حضرت حجة الله ادای حج
کردند و درین سفر مدت آمد و رفت بسبب تباهی جهاز سه چهار سال
گذشت چنانچه اواخر سنه نهم هجری بسر هند رسیدند تصانیف آنحضرت
بسیار است از الجمله حاشیه بعضی اقوال تفسیر بیضاوی و سلسلة الجواهر
در شرح بعض حدیث و خزاین النبوت منشور الدرر فی فضایل السور
مرآة القاری صحایف تسعه برهان جلی بدایع الشرایع جنات
ثمانیه سبیل الرشاد اسرار الجمعه منع رفع سبابه شرح رباعی حضرت
خواجه بزرگ و شواهد التجرید خیر الکلام مناجات کبیر مناجات صغیر
قصص بر حق لطایف مدینه نشر العطر شرح بیت مشهور علم حق
در علم صوفیه کم شود فیض عام شرح کلمه تسبیح شرح کلمه تهلیل
و تحمید شرح کلمات قدسیه مکتوبات اسرار الفقر چار چمن و غیر ذلک

اینجا دو غزل از جای جهت برای برومندی انجام خلاوه مناسب اوست مثنوی
در نعت آورده شد مثنوی دبیر قدس چون اول قلم زد ۞ محمد سید عالم
رقم زد ۞ لسان غیب شد چون در ترنم ۞ نمود اول بتعظیمش تکلم ۞
درین کاشانه تصویر تقدیر ۞ نخستین گل محمد کرد تعبیر ۞ ز سرو قدش
قد و بالا شد جهان را ۞ چو قمری طوق بهر شد قدسیان را ۞ جمال پاکش از
نور جلال است ۞ وجود نور را سایه محال است ۞ ز لعل او کنم یک نکته
سر ۞ زبان صد بار شویم زان گهر ۞ ز موی او کر سخن در نامه آرم ۞
نخست از سنبل تر خامه آرم ۞ کند تا وصف آن زلف دلارا ۞ بمشک تر قلم
بجبهه خود را ۞ هلال ابروش تیغ ید الله ۞ بود بر مهان قاطع بهر کراه ۞
بر نقشهای کثرت بسته تقریر ۞ بفرقش نقش وحدت کرده تحریر ۞ از آن
ابرو که آمد جان کونین ۞ توان جستن نشان قاب قوسین ۞ دو گیسو همچو دو
براسرا گواهی ۞ بمعراج حقیقت شاهراهی ۞ دو چشمش ...
نشانی ... است ۞ دو ابرو قبله گاه قبلتین است ۞ چه ... چشم او را
چون

۳۰

چون دهم یاد ۞ سر چه در گلوی خامه افتاد ۞ بیان قد او کار عظیم است ۞
نشان او صراط المستقیم است ۞ بجا خط لبش کو سبزه تر ۞ آن از آب
رست این آب گوهر ۞ بلند از بینش مقدار کونین ۞ از آن یک ... ره
تا قاب قوسین ۞ گشاده از میان ابروان ماه ۞ بر نیک سکه در دوران الله
زده گاهی بر ابرو و جبین تهدید ۞ چو بر بالای بسم الله تشدید ۞ به
پشتش مهر ایزد از غلط دور ۞ چو در مصحف نمایان آیه نور ۞ بیاد
رنگ و بویش باغبانم ۞ چو غنچه عطر پرور شد دماغم ۞ منه غزل
از ربا ما چند فرسای نخشنک و تر جبین ۞ جوهر آئینه جانست سیمای جبین
بسکه بر خاک ارش سرهای مردم فرش گشت ۞ میتوان خواند از غبارش سر نوشت
هر جبین ۞ تشنه لعل زر افشانم ا بر خاک راهش ۞ می نهد چون نقش پا سر
چشمه کوثر جبین ۞ خار خار غم بدار در نظر ای بوالهوس ۞ ورنه بگشاید
ز چین دی چون گل احمر جبین ۞ مصرع از تیغ ابرو هلالان دل ربود
نیست در انیت کو را نقش مهری بر جبین ۞ کرده اسباب جهان جمع بخت ...

ز بهر خشک و دامن تر کرد عصیان بر جبینش * سینه روشندلان از گرد عصیان است بر تر
گه گه شود آیینه خورشید خاکستر جبینی * خاکساری شیوه روشن ضمیران
جهانست * میکند او ماهتاب اینجا خاکستر جبینی * دیدی ابدال امشب
آن ابروی شیر افکن چه گفت * اولین کامست شود ان بر سر خنجر جبینی
بحر آسمان و زمین یکسان منحنی چون حبابست * حیرتی دارم که چون کشت هدایت اینجا
تر جبینی * وحدت این شعر تر از بحر صفا آورده است * سجده گاه آمد به
هر خاکی تا محشر جبینی ایضاً کی به هر ذره داد او تاب حسن بی حجابش را *
که باشد چشمه خورشید شبنم آفتابش را * نگنجد زان رو وحدت درین جمخانه
کثرت * ازین نه شیشه بیرون یافتم موج شرابش را * ز تاب شیوه خجلت
حسنش حیا از رنگ یکدل از دل کرشمه رفته رفته یکسلسله بند نقابش را * ز برجم
لب تر انیدن که قند از پای سر مستیم * چو گل جای در پهلو دهد خار عتابش
را * غرور تشنه خوی حیا را بر نمی تابد * هجوم غمزه از پا افکند بی حجابش
را * ز جانها انوری صحرا بود ریگ روان هر سو * نخون از موج دیدم تشنه در موج سرابش را *

چه سوز است



چه سوز است این چه ساز است این چه شعر دلنواز است این * که صد جا نقطه
خورشید جوشد انتخابش را * ز گردون موجه عصیان ما بالا گذشت یا رب ایجی
کنه بسیاری ما بایست عفو بی حسابش را * ز گل افشانی وحدت مکرر یا رب بیحساب
نمیدانند * و از ایران به هندوستان طلب دارد جوابش را * آنحضرت بعد
وصال والد بزرگوار پنجاه و شش سال بر مسند تکمیل و اکمال بودند از آنجمله
شش سال کسب زوائد فوائد در جناب حضرت عروة الوثقی هم کردند.
بعد آن برای تحقیق حالات و استشهاد مقامات ما حضرت حجة الله الکبر
صحبت میداشتند و از میان سایر حضرات در میان این دو دیده
کائنات عجب ربط اتحادی بود حضرت حجة الله غیر مکرر فرمودند استعداد
منصب قیومیت بعد خود با دو کس می بینم یکی حضرت شیخ ابو العلا مهدی
فرزند آنحضرت دوم جناب این گل گلستان وحدت آخر هر دو این وقت
ورد ای منصب حسب تقدیر بعد توکید و تقریر این بشارت بچند سال شیخ
ابو العلا در سفر حرمین قضا فرمودند باز بنابر احتیاط و استحکام امر

در جواب التماس نامهٔ حضرت وحدت که متضمن بشارات عالیه حضرتین
و حجة الله مشیر بمنصب قیومیت بود حضرت حجة الله بخط مبارک چنین قیوم
نوشته اند ان هذا لهو الحق الیقین و مهر مبارک هم بر آن گذاشتند
پس آنجناب بعد وصال حضرت حجة الله دوازده سال دو ماه کم باستقلال
زینت بخش مسند قیومیت بوده اند و جهان جهان متعطشان را بیک نگاه نور
بار شار آب میفرموده اند احوال آنحضرت را احباب شیخ مراد پاک قدس
سره در حسنات المقربین قدری نوشته اند بعد تحریر کتاب حسنات
قریب سی سال آنحضرت در قید حیات صوری بوده اند و تکمیل و ارشاد زیاده
بر سابقه بود بنا بر عدم تعهد کتب احوال تحریر نماید فرزندان آنحضرت
اول و اعلیٰ صاحب المقامات الشریفه و الحالات اللطیفه حضرت شیخ
ابو حنیفه که در عبادت و ریاضت و حل مشکلات و کشف معضلات
یگانه وقت بوده اند و بعد حضرت والد بزرگوار زیاده بر پنج سال
زیب و زینت خانقاه عالم پناه فرموده اند غرهٔ شهر صفر المظفر سال

هزار و



هزار و سی و دو بمرض اسهال که بعلت یک شبانروز بود رحلت فرموده اند فرزند
دوم حضرت شیخ عبد الاحد جناب معرفت انتساب ولایت اکتساب
قدوة العرفا مستغنی الالقاب شیخ محمد تقی اند که کسب کمالات در
خدمت والد بزرگوار کرده اند و ببشارات حضرت حجة الله که صبیه
کریمه آنحضرت در عقد ایشان بود مشرف شده اند تاریخ روز
زفاف ایشان با صبیه حضرت حجة الله مثنوی مشهور گفته است که اولش
این بیت است بیت بیا ساقی بگردان جام مل را : شکفانند سیت
امشب شاخ گل را : تا ایام تحریر این رساله بحمد الله تعالی در قید
حیات اند و فرزندان برگزیده دارند و آگهی همیشه با رشاد و عافیت
باشند پسر سیوم حضرت ایشان دیدهٔ اهل سداد شیخ محمد جواد از مقبو
لان درگاه بوده اند در صغر سنی برفاقت حضرت شیخ ابو حنیفه
قضا کرده پسر ایشانست شیخ انوار الله فرزند چهارم حضرت
ایشان حضرت شیخ نور الحق که صاحب کمال بوده اند و اکثر بمناسبت

شریعت توجه میفرمودند دو سالست که خبر رحلت ایشان شنیده شد رحمه
الله تعالی رحمة واسعة دو پسر از ایشان مانده است مخفی نماند
که جناب حضرت شیخ ابو حنیفه که ذکر ایشان در صفحهٔ بالا رفت دو
فرزند ارجمند داشتند یکی جناب بابرکات نتیجهٔ آنحضرت سر الاحد
معدن النور الجلی والخفی صاحب الخلق الالهی لائق المنصب العلی
قدوتنا وملجانا الشیخ محمد الزکی رفع الله درجاته وادام ایام
حیاته وافاض علی الطالبین برکاته که امروز در سرهند خانقاه
حضرت مجدد الف ثانی بوجود مسعود آن جناب آراسته و گلشن ارشاد
بظهور پرنور این گل سیراب پیراسته است باخلاق کریمه و اشفاق
صمیمه مرهم دل خستگان دوری و بارسال ملاطفات عنایات اسالیب اشعار
بخش خستگان مفارقت صوری اند یکبار سفر حجاز در رکاب جد
عالیجناب و حضرت حجة الله کرده بودند باز درین ایام باذن
غیبی و عطیهٔ لاریبی با اهل بیت خود که معدن ولایت و مهبط
اسرار


اسرار هدایت اند باوصف علو سن و لزوم بجرمانی شتر نجایب حرکت
فرمودند از فضل حضرت رب الجلیل امیدوار است که بسعادت این مرشد
و مرشد زادهای عالی نسبت تا دیرگاه بر مفارق طالبان و سالکان
ممدود باشد و روز بروز کارخانه ارشاد بوجود شریف شان زیب
و زینت گیرد مصرع این دعا بی ریا خود مستجاب افتاده است
هر چند این عاصی بظاهر شرف قدم بوسی حضرت گل گلستان وحدت
حضرت شیخ عبد الاحد را در نیافته لله الحمد تعالی که آنحضرت را غایبانه
بر حال این عاصی تفضل و ترحم بود بنابران بر کمال ذره نوازی
نوازشنامه بخط مبارک خود متضمن عنایت و بشارت کرم فرمودند
این کمترین متوسلان در جواب آن عریضه داشت کرده بر صدر عریضه
این بیت نوشته بیت صبا بحضرت گل عرضه کن گیاه سبز بیار پیام شام
بدرگاه صبحگاه سبز بسیار خوش شده بودند و نوازشنامه
دوم در جواب آن با عنایت فراوان بخط مبارک بتعلیم آوردند خادم

خاصه بخط مبارک آنحضرت بود و اول هر سطر مکتوب الکتبه طولانیه
می‌بود الغرض چه آمد و در ربط اصلا اصلا نبود قریب بیست سال
میکند و لوکه هر دو مکتوب را حرز جان خود کرده نگاه داشته ام بعد از
تا ایام وصال که زیاده از یک سال نبود در مکاتیب حضرت مرشدی
مرادی بر دعا و سلام یا این علاجی ناکام میکردند خبر واقعه وصال
آن محبوب الله مسموع شد این خبر وحشت اثر را فقیر راقم بحضرت
مرشدی مرادی رسانیدم و مردم دیده را علاجی دریای عبرت
گردانیدم در مجلس تعزیه انجناب مرشدی مرادی بر پا داشتند
حافظ بدیع الدین که از معتقدان حضرات بود این بیت مثنوی
مولوی که از خواند **بیت** چونکه گل رفت و گلستان در گذشت
نشنوی زان پس ز بلبل سرگذشت چون شبها و خروشها شد دلها بر
باد رفت فقیر علاجی دو قطعه تاریخ و مثنوی متضمن اجمال احوال
با تاریخ که مشتمل بر اسم مبارک آنحضرت و تخم معظم و وا... فاجر





وجد امجد موزون کرده مقبول طبایع افتاده و بسر هند فرستاده
شنیدم که حضرت مرشدزاده سر الاحد قدیم مقام خانقاه جد امجد
مد ظله العالی بر دیوارها روضه مبارک حضرت اشیان چسپانیده‌اند
نقل آن درین اشجار خلد با وجود کمال اختصار زیبا نمود قطعهها
اینست **قطعه تاریخ** چو شیخ عبد الاحد آن غوث آفاق
سفر کرد اختیار از دار دنیا ∴ چراغ افروز بزم قدسیان شد
بر اوج چرخ مانند مسیحا ∴ ولی از موج هجران سر فوج اقطاب
بر اهل دل قیامت گشته بر پا ∴ چو پرسیدم ز اعظم سال وصلش
بگفتا رفته شاه دین و دنیا ∴ الهی خاک پاکش مرقدش باد ضیا
بخش سواد دیده ما ∴ گر رحلت قطب ارشاد انکه بود در ره
حق عارفان راستند ∴ از نسیم فیض شگفته گلها همچو او در باغ
وحدت سر سبز ∴ منبع اسرار ذات لم یلد ∴ مطلع انوار الله الصمد
از هدایات ازل ذاتش سعید ∴ با کمال فضل معصوم ابد زد

رقم اعظم بسال وصال او ٭ تا دین مؤید شیخ عبد الاحد ٭ الفیا شنوی
حرز اجمال احوال گفته ٭ چون رفت هزار و چهل و نه سال ٭ از
هجرت شاه اهل اقبال ٭ از مرحمت عمیم یزدان ٭ مواج شده
بحار احسان ٭ یعنی امام اولیا را ٭ آن خازن رحمت خدا را ٭
بشکفت گلی ز باغ وحدت ٭ سر کرد مهی ز برج صفوت ٭ آمد بوجود
با سعادت ٭ مشمول عنایت و کرامت ٭ فرخنده گل بهار عرفان ٭
تابنده مهی سپهر ایقان ٭ آفاق ز مقدمش همه نور ٭ سرهند ز نور
او شده طور ٭ سرهند مگو که دار الارشاد ٭ تا میمنت ورای او خداداد ٭
آن مظهر قدرت خداوند ٭ مشغول علوم گشته یک چند ٭ در مدت کم
بفضل جاوید ٭ فارغ ز همه علوم گردید ٭ و آنکه بسلوک راه مولی ٭
از حضرت والد معلی ٭ قطع ره لامکان نمود ٭ از دیدن ماسوا
بیاسود ٭ شد حاصل وقت او بتعجیل ٭ انواع کمال و شمائل تکمیل ٭
چون امام سعید عالم ٭ بگذشت و زده دو دیده برهم ٭ آن امر مطلع
ولایت



ولایت ٭ از جوشش شوق بی نهایت ٭ چون بحر محیط موج میزد ٭ هر دم
قدمی باوج میزد ٭ ناگاه بجذبهٔ الهی ٭ خواندش بکمال نیکخواهی ٭ قطب
دو جهان امام قیوم ٭ آن غوث زمانه شیخ معصوم ٭ نقشش بکمال تجرد
هستی بالستاد ٭ از قید دو کون چو سرو آزاد ٭ انواع ولایت و حقایق ٭
اقسام درایت و دقایق ٭ شد شامل حال آن فلک قدر ٭ گردید تمام
منشرح صدر ٭ پس یافت بشارت و خلافت ٭ در نسبت احمدی شرافت ٭
معصوم چو گشت لامکانی ٭ جا داد به نقشبند ثانی ٭ بود این گل
نوبهار عرفان ٭ یک رکن رکین آن فلک شان ٭ چون رفت ز دهر
حجة الله ٭ او قطب جهان شده بناگاه ٭ عالم ز وجود او معطر ٭
آفاق ز نور او منور ٭ زو یافت شرف سریر ارشاد ٭ ابدال بجد
هستی چو او باد ٭ افراخت لوای احمدی را ٭ افروخت چراغ سرمدی را ٭
مکشوف بفیض تیزش دمادم ٭ چون ناخن دست حال عالم ٭ افلاک چو حلقه
بر در او ٭ شاهان زمان مسخر او ٭ در خانقهش گروه سالک ٭ بر عرشی

چون جرعهٔ ملایک ٭ از عمر مبارکش در ارشاد ٭ بگذشت چو سال هفت
و هفتاد ٭ از وحشت این سرای ادنی ٭ رو کرده سوی رفیق اعلی ٭
شهباز هوائی لامکانش ٭ ارشاد فزای قدسیانش ٭ این حال
که جان و دل مضطر شود ٭ در بیست و ششم ز ماه حج بود ٭ در جمعه که
عید مومنین است ٭ تشریف وصال شاه دین است ٭ حوران بهشت
خاکپایش ٭ غلمان صفای دل فدایش ٭ چون اهل بهار کوکب شوند
اشعار مراد فرسودند ٭ رضوان ز بهشت سر کشیده ٭ امروز
بکام خود رسیده ٭ میگفت پی اش هزار توصیف ٭ این بیت برای سال
تشریف عبد الاحد ان امام قیوم ٭ احمد پسر و سعید معصوم آنکه
ظهور مرحمت را ٭ آراسته تخت معرفت را ٭ آن نو گل باغ و بوستانش ٭
تابنده چراغ دودمانش ٭ مصداق مناقب شریفه ٭ آن مرشد وقت
ابو حنیفه ٭ یک چند سریر فیض آراست ٭ چون شبنم پاک زد و برخاست ٭
یعنی ز قضای لایزالی ٭ این قافله را نمود خالی ٭ صد شکر که [illegible]



چون مردم چشم جمله روشن ٭ از فیض بهار نو نهالش ٭ پرنور چو رنگ
گل جمالش ٭ چون نام خجسته اش بلا ریب ٭ شد شیخ زکی ز عالم غیب ٭
از تزکیه های جهد فرسود ٭ خود را ز وجود پاک فرمود ٭ زینت ده
خانقاه اجداد ٭ سر حلقهٔ شاه راه ارشاد ٭ گردید از و زمانه روشن ٭
سرسبز ز فیض او است گلشن ٭ دلهای شکسته پروری را ٭ گسترده بساط
سروری را ٭ گل کرد از و بهار وحدت ٭ و ز وصلتش افتخار کثرت ٭
یا رب بطفیل نقشبندان ٭ در مسلک عشق حق پسندان ٭ هر یک بفروغ
نور اسرار ٭ از قید وجود خویش احرار ٭ هر یک پسر بزم باقی ٭
چون احمد جام مست ساقی ٭ گوهر صفتان بحر قیوم ٭ در راه طلب
سعید و معصوم ٭ کین تازه نهال باغ وحدت ٭ سر جوش می ایاغ
وحدت ٭ تا دامن حشر باد قایم ٭ فیضش بتمام خلق دایم ٭ عالم ز
جود او معطر ٭ آفاق ز نور او منور ٭ اعظم خلفای حضرت شیخ
عبد الاحد هر کدام او در کمالات ظاهر و باطن ممتاز اقران بودند

اول و اکمل و اعلا و اقدام ایشان جناب مطلع السداد قدوهٔ اهل
ارشاد عالم عامل عارف کامل شیخی و مرشدی و امامی حضرت شیخ محمد
مراد بودند رضی الله تعالی عنه آنجناب در عنفوان جوانی ذوق خدا
پرستی بهم رسانیده قریب دو سال پیش از وصول بمرشد بریاضات
شاقه و عبادات زایده اشتغال فرمودند چون بکشش طلب ایشان حضرت
مرشد عالیشان کشمیر را مغز بین نمودند بعد ملازمت و انابت و تحصیل لوازم
طریقت دست از اشتغال دنیوی با وجود کمال غنای صوری و کثرت علایق
برداشتند و بسیر هند رفتند چندی در خدمت مرشد بزرگوار گذرانیده
و زواید فواید حاصل فرموده بامر آنحضرت باجازت ارشاد باز
بوطن آمدند بعد سه چهار سال باز بخدمت مرشد رشید رفتند و آنجناب
را در شاهجهان آباد یافتند و از خدمت حضرت حجة الله که از حرمین
می آمدند هم بوساطت مرشد خدا آگاه بهره ها گرفتند زیاده بر یکسال
در خدمت گذرانیده باز بکشمیر آمدند این مرتبه ترک خان و مان این



مرتبه ترک خان و مان کرده بر لب جوی بار در مسجد معروف به بحیه یار
انزوا فرمودند قریب چهارده سال بهمان حال گذشت باز از جناب
حضرت مرشد طلب آمد با وصف کثرت علایق و شدت عوایق و حدوث
آفات و فتن و ورود شداید و محن روانه سرهند گردیدند و بخدمت
آنحضرت در شاهجهان آباد رسیدند مدتی در خدمت گذرانیدند اینمرتبه
بکمالات خاصه خاندان احمدیه فایز شده با هزاران هزار عطیات
و عنایات پروردگار بکشمیر توجه فرمودند و ارشاد در طریقه نقشبندیه
و قادریه باجازت حضرت مرشد جاری مینمودند دران اثنا قدوة الاولیا
حضرت شیخ محمد علی رضا کشمیر را بقدوم مبارک رشک فردوس برین ساختند
حضرت مرشدی از جناب ایشان هم بهره ور شده رخصت طریقه
کبرویه و سهروردیه و چشتیه یافتند از ان تاریخ باز تا آخر عمر مبارک
که در حیات قریب سی سال گذشت بصبر و قناعت جاده شریعت
مصطفوی و سنت نبوی استوار نشسته شب و روز غیر از عبادت الهی

و دستگیری متعطشان بحر ناشناسایی کاری نداشتند و طالب طالب بوده‌اند
و هرگاه بوی درویشی می‌شنیدند به پرسش میرسیدند با وجود کمال
تشرع و ریاضت کار بسوز و گداز هم میفرمودند و شبها آههای
سینه افروز و ناله‌های جگرسوز میکشیدند تا آثار آن اکثر باصحاب هم
سرایت میکرد و جمع کثیری و جم غفیری از فیض نوال آن صاحب
کمال خوشحال شدند حتی بعضی عوارات هم بجذبه رسیدند و در وقت
کمال احتیاط داشتند بدست خود تا آخر عمر نچشیدند و تفقد و غمخواری
یاران در جمیع امور زیاده بر پدر و مادر میکردند و اکثر محتاج تقرض
و وام میشدند و هرگز روی و شفقت و سیر در مداخل نظر نمیکردند و درین
باب از محفوظان آلهی بوده‌اند این عاجز سعی کرده بقدر سفید روپیه
از سرکار پادشاه بجای عوض طلب ایشان را چهار تنکه روزینه داشتند
یکجا گرفته بود دوم آنحضرت هم برای ادای قرضی بر اهتمام وصول
آن فرمودند تا حیات آنحضرت سعی بجا نشد تا چشم از دنیا پوشیدند

از ننگور



زر ننگور نرسید فدویت و محبت و فغان پیران خود قسیم الا از آنحضرت
مشاهده کردم از مشایخ دیگر ندیدم سوخته محبت حضرات بوده‌اند و درین
باب کار بغیرت میفرمودند آخرها با وجود ضعف پیری در تهجد قریب
نماز آیه میخواندند و حلقه سکوت بعد فجر بلا ناغه میکردند گاهی حاضران
از چهل هم زیاده می‌بودند و گاهی به یک یا دو کسی میرسیدند بعد اشراق
بطول با نماز تسبیح میخواندند متوجه یاران به نوبت حاضر می‌بودند
فراوی یا معاملی میپرداختند تلاوت کرده بتکرار کلمه طیبه مشغول میشدند
و درین بین تفقد صادر و وارد مینمودند باز بتکرار کلمه طیبه بعد نماز
ظهر هم حلقه ختم حضرات خواجگان عالیشان انعقاد می‌یافت بعد آن
تا عصر بصحبت صادر و وارد میگذشت در میان احیانا مذکور کتب حدیث
و تصوف هم بمیان می‌آمد بعد نماز عصر ختم حضرات قادریه میکردند
و تا شام اکثر شغل کتاب داشتند خود مشغول بکلمه طیبه بوده از حاضران
کسی کتاب میخواندند تا فقیر حاضر می‌بود دیگر بر امر بکتاب کمتر میکردند

بعد تمام اوابین بطول قرائت خوانده متوجه بیاران می‌شدند عشا را
بعد پنج گهری شب شروع میکردند بعد عشا حلقه درود بکیفیت عجب انعقاد
می یافت تمام عمر شریف را بهمین احوال گذرانیدند و در خانه و صحرا و سفر
و حضر این امور را توقف نبود تفصیل احوال آنحضرت را در رساله فیض
مراد به تمام در احوال آنحضرت نوشته ام هفدهم رجب سال هزار
و یک روز سه شنبه در سن هفتاد و پنج رحلت فرمودند رضی الله تعالی
عنه و ارضاه و جعل معلی القرب مثواه تواریخ وصال آن مقبول ذو
الجلال بعضی یاران نظم و نثر گفتند فقیر حقیر به تبعیت اصحاب حضرت
مجدد هفتاد و پنج تاریخ موزون عربی و فارسی با نقطه و بی نقطه فکر
کرده و همه آنرا در رساله فیض مراد آورده اینجا بچند تاریخ خود اکتفا
رفت **تاریخات** حیف از دهر بیوفا بگذشت ٭ قبله عارفان حق آگاه ٭
متحد شد بوحدت مطلق ٭ آنکه بوده بملک عرفان شاه ٭ چون گل سر
سبد ز باغ جهان ٭ دست بر داشت رفت تا درگاه ٭ بعد از و ملک را خلل گرفت ٭



حال ارباب شوق گشته تباه ٭ بهر للان را ز سوز فرقت او ٭ گره اندر
گلوست ناله و آه ٭ گفت تاریخ وصل او اعظم ٭ وارث کامل رسول الله ٭
**ایضاً** از جفای سپهر غم بنیاد ٭ سر کنم با دل حزین فریاد ٭ چشم از گریه
سیل جیحون است ٭ دامن آسمان همه خون است ٭ شاه دین شیخ آسمان
درگاه ٭ مقتدای زمانه مرشد راه ٭ اختر برج لی مع الله ٭ گوهر معدن
حق آگاهی ٭ بنده که از قیود آزاده ٭ نقشبندی رای وان ساده ٭
علم خویشی بر سپهر افراخت ٭ رفت و احباب را بغم بگداخت ٭ سال
تشریف او بخلد برین ٭ گفت دل نقشبند ثانی دین ٭ گوهر فکر را چو می سفتم ٭
بار شیخ المکملین گفتم ٭ باز در دشت فکر گردیدم ٭ آه از شیخ راه
بشنیدم **ایضاً** شد قیامت آشکار از در تیغ ماتم درویش سلطان
همت است ٭ سال تاریخ وصال آن امام ٭ گفت هاتف او مراد وحدت
است ٭ **ایضاً** شیخ ما چراغ بزم اقدس بوده ٭ دنیا بنگاه تس همه
یکجا بس بوده ٭ بگذشت از خود بنور قدسی پیوست ٭ تاریخ بگو شیخ

مقدس بوده الفا در خیال سال وصل مرشد عالیجناب کرد دل در چار
مصرع هشت تاریخ انتخاب شیخ اهل علم و حال و فاش اسرار هو
قطب شیخان جهان و صاحب خلق بیان قدوهٔ اهل شریعت گفتم و غواص
دل باز بحر الفیض شیخ دهر بود آمد خطاب الفیا انشاه رحلت
خود ز عالم بربست و زکثرت موهومی امکان وارست تاریخ سکو
نتش بگلزار قدم دل گفت بوحدت حقیق پیوست اصل دوم
از شجرهٔ حضرات خواجگان عالیشان نقشبندیه در تعداد
آسامی پیران حضرت ایشان خلیفة الرحمان برگزیدهٔ درگاه باری
مهر سپهر بزرگواران شیخ عبید الله بخاری رضی الله عنه آنحضرت را در طریقه
عالیه نقشبندیه دو جهت است یکی بطریقه حضرات احمدیه فاروقیه سرهندیه
که بیک واسطه بحضرت عروة الوثقی شیخ محمد معصوم فاروقی سرهندی
می پیوندد زیرا که حضرت خلیفة الرحمن سه چهار سال کسب کمال در این
طریقه در خدمت عارف کامل شیخ واصل مکرم مقدس مجد شیخ احمد علی
بزانی


شیروانی کردند و بخلافت نامهٔ عالیجناب فائز شدند و حضرت شیخ
احمد از خلفای کامل حضرت شیخ محمد معصوم بودند دوازده سال خدمت
حضور بدل و جان کردند در آن وقت که قهوه خورانیدن اکثر تعلق
با ایشان داشت حضرت عروة الوثقی میفرمودند که شیخ احمد ما را
شراب طهور میخورانند از خدمت آنحضرت مرخص شده بعد اجازت
نامه در مکه معظمه سکونت کردند و تا آخر عمر که از صد تجاوز شده بود همان
جا گذرانیدند و آخرها ضریر شده بودند زاویهٔ ایشان در حریم محترم حرم
بود اکثر بتوکل میگذرانیدند گاهی سلطان روم مدد معیشت میکرد
و گاهی شیخ مشهور الارشاد شیخ محمد مراد شامی که شیخ المشایخ مملکت
روم و از اصحاب حضرت شیخ محمد معصوم بود چیزی برای خرج ایشان
میفرستاد در ایامی که حضرت ایشان خلیفة الرحمن بخدمت شیخ حاضر
بودند اکثر تفقد و تعهد مطبخ ایشان مینمودند حتی در ایام محلا کتب
خانهٔ خود را بی اطلاع الجناب فروخته صرف مطبخ کردند چون از

حضرت شیخ محمد معصوم تا حضرت خواجه احرار اشتراکی هست آنست مکرر نیاورده
خامه عقیدت شمامه تحریر احوال پیران حضرت خلیفة الرحمن را بجهة دوم
بحضرت خواجه احرار می پیوندد و می پردازد بمخفی نماند که اول و اشهر
و انفع خلفاء حضرت خواجه احرار جناب معظم صاحب الکمالات العلیه
مولانا محمد المعروف بقاضی بوده اند بسبب اختصاصی که با قاضی عماد الدین
سمرقندی داشتند بقاضی شهرت یافتند خدمت مطبخ حضرت خواجه
احرار بجان نشستند و فروتنی مدتها کرده اند در سفرها مصالح و خرج دربایست
مطبخ را بر دوش گرفته در رکاب حضرت خواجه میرفتند سلسلة العارفین
در احوال حضرت خواجه از ایشان نسبت در استیلای قزلباش بتا
شکند مراجعت نموده اند و همانجا رحلت فرموده اند در سنه احدی و عشرین
و تسعمایه در سن سبعین بقیه احوال آنجناب در رشحات و سنحات و
ثمرات مرقوم است بعد ایشان فرزندان و خلفاء ایشان مصدر فیض
و ارشاد شدند از انجمله خواجه قطب احمد فرزند ایشان و مولانا حمید

الدین

41

الدین تاشکندی از خلفای بزرگوار بوده اند قطب العرفا حضرت مولانای
اعظم خواجگی احمد کاسانی مشهور و معروف بمخدوم اعظم ده بیدی
بیدی اند آنحضرت از اولاد جناب شیخ برهان الدین قلیچ اند از سادات
عمده و مسلم الثبوت اند بوده اند تفصیل نسبت و مقامات ایشان مرقوم است
جناب حضرت مخدوم اوایل با وجود شغل فضل و علم و سیادت بزراعت
و دهقنت کسب معیشت می نمودند چون بخدمت حضرت می رسیدند بزرگوار
خود مولانا محمد قاضی رسیدند مولانا فرموده اند شاهبازی بلند پرواز
آمده میخواهد که ما را بر مسند مشیخت بنشاند میگویند که مقرب پروردگار
حضرت خواجه احرار هنگام تشریف آوردن بکاسان فرموده بودند
که ازین زمین بوی مردی می آید که نام او احمد خواهد بود باجمله
در اندک روزگار در خدمت پیر بزرگوار بکمالات علیه رسیدند
و شاهد مقصود را در آغوش کشیدند بزرگی از اصحاب بحضرت
مولانا رسانیده که مولانا خواجگی احمد میفرمایند که هر چه در تحت ده

هزار دعا ملتمست در وجود خود مشاهده میکنیم مولانا فرمودند آری این
سخن اوست و از وحی آید حضرت مخدوم اعظم بعد سیر عالی نهاد
بجذبه و ارشاد عالمی را از طالبان آگهی بهره ور گردانیدند و علما
و خوانین و سلاطین بر بقعه ارادت آنحضرت درآمدند چون در سمرقند
مکانی را که نهری داشت و ده درخت بید که در کنارش بود خوش
فرموده اند بیره بیدی مشهور شد نهر آن از دیاد شوق طالبان
بعضی اعمال که در این طریقه نبود افزودند مثل استغفار عصر یعنی
که بدرد و نیاز تمام بلند میخواندند و نماز تهجد را بجماعت میکردند
و در مجلس آنجناب اصحاب دل سوخته و جگر کباب اشعار سوز و گداز میخوا
ندند و بسا اوقات بوجد و سماع اشک خونین از دیده میراندند
حضرت مخدوم اعظم گرد اصحاب میگشتند و آنها را در آغوش می
کشیدند و لب مبارک بر لب آنها می نهادند و در پای اشک دامن میدادند
باعث ترتیب احوال آنها میشدند و قتیکه یکی از فرزندان آنحضرت

کرام

۴۴ خواجه احرار درباره این امور با ایشان مشاجرت کرد مولانا روح الله
اسراره که در آن وقت بوده منصف شده فرمودند طریقه خواجگان ما جمع
صحو و سکر است و ما هم از حضرت عزیزان خواجه عیسی را متین و حضرت
سید امیر کلال سند داریم در خفیه از حضرت خواجه بزرگ و خواجه احرار
برهان می آریم حضرت مخدوم اعظم در این باب فرموده اند میخواهیم که در
هر گوشه از سوخته جانی خلقی گرم باشند بهر کیف تا الیوم در سلسله
خاندان عالیشان هر که بطریقه حضرت مخدوم اعظم آنحضرت خواجه
احرار می شوند و بر طریقه معمول ایشانست و هر که براه دیگر با آنحضرت
میرسد مثل منتسبان حضرت خواجه باقی بالله بر طریقه قدیمه اند
کرامات و خوارق و امداد باطنی از آنحضرت بسلاطین روزگار
در مهمات صعبه بظهور آمد در مقامات ایشان که تا حال سه چهار رساله
از تصانیف فرزندان و خلفای آنجناب بعضی بحضور بلکه بامر آنحضرت
نوشته اند و بعضی بعد رحلت بقلم آورده اند دیده شد مفصل مسطور است

واین معتبرا در این مختصر با سه فقره از ملفوظات آنجناب تبرکاً و تیمناً
ترقیم یافت میفرمودند که پیران طبیبان حاذق اند مریدانرا ادویه بخوراند
معنوی اند ایشان از شیخان خویش نیز بیمار را اثر شفا بخشند چنانچه
کلام حق سبحانه شفای بندگان اوست میفرمودند که نعم المال الصالح
للرجل الصالح آن مال صالح بلاشک میراث مانده از حضرت آدم
و فرزندان صالح او را وبال نیست از حق تعالی در این جهان
دنیا که یوسف همتان از دست در فرزند و باو شوند میفرمودند
در خبر آمده است خیر الاعمال ادومها عمل که کماهی نه بدان
ماند که دیگی نهاده تا آتش بیزد آتش و در زیر آن کرده و بار
دیگر رفت بعد زمانی آمد و باز هیزم در زیر آن نهاد و رفت
هزار سال این وضع دیگ بجوش نمی آید و آتش پخته نمیشود حضرت
مخدوم اعظم تا آخر عمر مبارک در ده سکونت فرمودند و در
بیست و یکم ماه محرم سنه تسع و اربعین و تسعمایه رحلت فرمودند

۲۳ مرقوم سراج الاولیا فخر الاعاظم حضرت عزیزان عالم شیخ الصدیقی
العلوی نسبت آنحضرت بحضرت امام عالیمقام شیخ الشیوخ شهاب الحق
والدین ابو حفص عمر البکری السهروردی میرسد بانیصورت
جناب حضرت خواجه محمد عالم ابن حضرت عزیزان مومن شیخ
که از اکابر سلسله سلطانیه بودند ابن حضرت مولانا سلطان محمد
المشهور به مولانا حافظ کریکی ابن حضرت عزیزان درویش شیخ
که از اکابر خلفای حضرت عزیزان خداداد شیخ بودند ابن شیخ
خاوند شاه ابن شیخ فتح الله ابن هبة الله شیخ ابن فتح الله شیخ
ابن شیخ تاج الدین ابن شیخ علاء الدین ابن حضرت شیخ زین الدین
حضرت شیخ زین الدین ابن حضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق
والدین السهروردی رضی الله عنه در ابتدای شباب آثار فطانت
و انوار ولایت از ایشان ظاهر بود ولادت ایشان در نهصد
و هفتاد و دو ابتدا تحصیل علم در خدمت جد بزرگوار خود کردند

بعد از ان در جناب استاد المدققین مولانا عظیم الله که از مشاهیر علماء
متبحرین بودند کسب کمالات علمیه کردند بران قانع نشده بکابل
آمدند و از خدمت استاد الخلایق مولانا محمد صادق حلوائی
مستفیض شدند تا ششی سال بریاضت شاقه در انجا گذرانیدند
و بکمالات اصول و فروع فایز گردیدند در بین اثنا حضرت عزیزان
مولانا خداداد شیخ در واقعه اشاره بسلوک طریقه نمودند برخاسته
بسمرقند آمدند پیش ازان اراده دخول در طریقه حضرات
نقشبندیه داشتند جماعه حضرات مسعوبیه حاضر شده از میان
ایشان حضرت عزیزان خداداد شیخ تنبیه بسلوک طریقه خود
نمودند لهذا آنحضرت عزیزان پیرم شیخ ارادت کردند و در بین
طریقه علیه بمقامات جلیله رسیدند و ثمرات حسن استعداد عالی
بروجه اتم ازان قدوه عالم ظهور کرد در مناقب ایشان نوشته
اند که باشاره فیض بشاره حضرت سید البشر صلی الله علیه وسلم

بحفظ



بحفظ قران مشغول شدند و در عرض هژده روز حفظ قران کردند هر روز
دو جزو قرانرا حفظ از دو شیخ باز تکرار میکردند بالجمله بعد حصول
خلافت کلی از حضرت عزیزان پیرم شیخ از بعضیات بسیار
گشتند و ریاضات بسیار بعمل آوردند در زمان خود مرجع علما
و متقیان و ملجاء طالبان و سالکان بودند و فیض علوم ظاهری
و معارف باطنی از آنحضرت بسیار ظهور کرد و کم کسیست از ماوراء
النهر که بی افاده آنحضرت بی واسطه یا بواسطه
بهره نبرده باشند و روز را برای افاده علمی و ارشاد باطنی تقسیم کرده
بودند یک لحظه فراغ نداشتند اخفاء خوارق بسیار میکردند و جمیع
و حطام اکابر و اصاغر بودند و سلاطین ماوراء النهر افتخار به
تشریف ان عزیز لطیف مینمودند ذکر جهر با اصحاب بعد نماز عشا و بعد
تهجد همیشه میکردند بعد از ان مطالعه علوم میفرمودند و در صرف اوقات
اوقات بافاده برآمات انی نوادر روزگار بودند تدقیقات

غامضه و تحقیقات نافعه از آنحضرت بوقوع پیوست تدریس موجب تشفی
عام و خاص بود خلق وسیع و همتی رفیع و شانی منیع داشتند
کشف کروب و تاثیر قلوب خاصه جهان جمال ارای آنجناب بود و اجدادشان
بالعین اثر بار ازان ناسی هم سرایت میکرد از برگزیدهای صنع
پروردگار بودند در سال هزار و چهل و سه در سن هفتاد و دو رحلت
فرمودند فرزندان آن علامه جناب که بعد رحلت منقبت وجود قایم
بودند یکی بیگم کلان که از همه کلان بودند و فرزندان عالیقدر اول
جناب حضرت امیر بهاء الدین که بعد واقعه حضرت عزیزان
خلفا و ایشان استفاده کمال نموده نایب بودند بر مزار فایض
الانوار والد بزرگوار چراغ افروز ولایت هدایت بودند تقضای
آسمانی در هنگامه والی اورگنج که قصد تسخیر بخارا کرده بود کشتگان
عبدالعزیز خان والی بخارا اسود در رفاقت والی مذکور از
آنجناب بهم رسانیده به تامل و عاقبت اندیشی آن سلاله دودمان

درویشی



درویشی السعادت رسانیدند بعد ظهور این واقعه خلف ایشان میر
محمد امین بهندوستان آمدند و بمراتب علیه امارت رسیدند فرزند
دوم جناب معلی الالقاب خواجه محمد عابد اند که عالم بعلوم ظاهر و
و باطن بودند و کسب کمالات طریقت نیز در خلفای حضرت عزیزان
فرمودند بعد وصال والد کثیر الکمال به بیست و دو سال باراده حج بیت
شریفین از ولایت براه هند برآمدند و در آخر دور شاهجهان
بهند رسیدند با عالمگیر بادشاه که در اطراف دکن بودند ملاقات
کردند بلکه بشارت سلطنت دادند و بعد ادای مناسک حج باز بهند
آمدند و تاج و تخت بجلوس بادشاه جوانبخت مزین شده بود
بتقدیر الهی قرب بادشاهی اختیار کردند فرزند ارجمند خود امیر
شهاب الدین را که در ولایت بودند طلبیدند و آن عالی تبار در
سنین هزار و هفتاد و هفت بعسکر عالمگیر رسیدند و رسیدند
بجائی که رسیدند حضرت اعلم العلما زبدة العرفا مخدوم السالکین

و مرید الاکابر مولانا یحیی الاعظم و علی الاکرم مولانا محمد
شریف البکلینی البخاری قدس سره الجناب از اولاد حضرت
اسمعیل آتا اند در صغر سن بخدمت حضرت عزیزان عالم شیخ رسیدند
و تحصیل علم ظاهر و باطن نمودند هنگام وصال حضرت عزیزان
قریب بسن کبر و شیخ بوده اند بعد از آن در خدمت مولانا اسمعیل
و حضرت خواجه فتح الله خلفاء الجناب کسب کمالات طریقت کردند
آخرها باشاره غیبی بخدمت حضرت مولانا محمد نقشبندی که ذکر ایشان
گذشت آمده اخذ بقیه فواید طریقت نمودند پایه مولویت
و تدریس ایشان بسیار ارتفاع گرفت حواشی عمده بر کتب مشکله
نوشته اند در خدمت علمای عصر خود ملا یوسف کوسج هم تلمذ
کردند و نشر علم بحد کمال فرمودند و آوازه افادت و افاضت
ایشان بهر طرف رسیده عمر بسیار یافتند ولایت پناه حاجی
عبید الله البلخی مذکور ایشان رفت نقل کردند که در غلبات

ماده



ظهور الجناب بعضی مشایخ بلخ بنا بر عوارض بشریت در قیل و قال افتادند
از انجمله حضرت بهاء الدین معروف بخواجه جانی خلیفه حضرت
میرزا هاشم مکتوبی منقضی انکه تا سالک بتحقیق بجای نرسید
شایان ارشاد و مشیخت نیست حواله شد که قصد بخارا در پیش
گرفتند و در بخارا رسیده مشکلات صعبه در سلوک بمن پیش
آمد برای حل آن بسیار درماندم و بقصد رسانیدن مکتوب
بخانقاه مولانا رفتم ایام اعتکاف رمضان بود الجناب مشغول
درس حصن حصین بودند و بعد سلام بانتظار فراغ از درس
نشستم بمجرد فراغ رو بمن کرده حل مشکلات مرا در سلوک پیش
آمده بود بتوضیح تمام بی انکه من چیزی ظاهر نمایم تنقیح فرمودند
و تبسم نمودند دیگر مرا یارای رسانیدن مکتوب نشد وقتیکه
بقدوم حضرت شیخ حبیب بخاری که از خلفای حضرت الوثیقی
شیخ محمد معصوم بوده اند در بخارا طریقه خفیه بسیار رواج گرفت

وبرجهر کفت وکو شد وکار به نزاع کشید جناب مولانا رسالهٔ حجة الالزا کرین
را در اثبات ذکر جهر بدلایل عقلیه و نقلیه بقلم آوردند و احوال پیران
سلسله را هم دران نوشته اند اشعار دیوان انتخابات بهجت بخش
مجلس اصحاب است حضرت ایشان خلیفة الرحمن اکثر در امثال و تقریبات
مجلس غیر از اشعار ایشان چیزی بر زبان نداشتند الحق مجموعه
درد و محبت و موعظت و نصیحت است قبل از علاقه مخصوصه بخاطر فقیر
گذشته بود حضرت ایشان نسخه مذکوره را مرحمت ساختند حسب شرف
بر خطره شد عنایت کردند تیمناً و تبرکاً یکدو غزل نوشته می شود

ع ای از متاع حسن تو در کوچه و بازارها ∴ دارند ذرات جهان
با همدگر زین خارها ∴ هر روز شور تازه در عالم از خود افکنی ∴
تا صیقل عشقت کند آئینه زنگارها ∴ بود حباب بود ما از قامت
ما کنده سر ∴ امروز یا فردا کند ما بر سر بازارها ∴ مانند ابنای
زمان از بار رحمتی پا بگل ∴ کردند این بیحاصلان زین بارها انبارها ∴

داری



داری زبار سوز رو بجا ما از تو ور گردان همه ∴ بیشتر منده ام از رو تو
دایم ازین کردارها ∴ تا جلوه ذرات را مرآت خود کرده انده ∴
یکیش شده در چشم ما گلزارها ∴ زاهد بکنج صومعه بیکار
و پی بار غم ما بر سر کوی بتان داریم کار و بارها ∴ امواج
و انواع عدد باشد یکی تیک آمده ∴ بسیار در پیش نظر از کثرت
تکرارها ∴ از خال و خط مهوشان دادن توان خندیدن سبابا ∴
با صوفیان ساده دل گفتیم زین بسیارها ∴ شبنم پیشان کرده
مو بلبل بچندین کفت و کو ∴ کنده بناخن پیره رخت گل در چمن
رخسارها ∴ وقت شکوفه در چمن ز اشجار مثل صوفیان ∴ مایل
ز شوق یاد تو هر سو سرود ستارها ∴ با سالکان در بدر هر کو
حدیث مختصر ∴ شنوان بسوی کعبش هرگز با پی رفتارها ∴ دایم
شریف ابن تعب باشی ز منقدان طلب ∴ چون بگذری ایمان
شنود از هر طرف دشوارها ∴ ای مرا از سر زلفتو بسر سودایی ∴

بی لب لعل توام دیده چو خون پالایی * جان فدای تو کنم در ره تو خاک شوم
تا بسمند تو نهم بر سر جان هم پایی * جز خیال تو دگر انسی نگیرم بکسی
بجز از کوی تو آرام نیابم جایی * از غم عشق تو بی سوز نباشم هرگز
اینچه شوریست که دایم بودم غوغایی * دلم از شور غم عشق تو آتشکده
است چشم فرقت تو همچو چشمه طوفان زایی * گوشه همچو خسی
فتادن تا کی افسرده * روح خود تازه کن از صحبت روح افزایی
وقت آن زنده دلی خوش که بهنگام سماع * میکند هر نفسی باز
نیک دل هیهایی * مضطرب بعدم و هر سوی ز خود میرفتم * واقفم
بساخت بسر اسرار قدر عنایی * کاه نجم تقدیر الهیست دگر نتوان کرد
نه همانست که این حال بخود بازآیی * نقش از خط فرمان تو نایم کعنقش
بیرون * بنده حکم توام هرچه بدان فرمایی * این چه حشمت چه
خوش اثریست که منکشف * بر در میکده با دف و نی ترسایی
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد * آه اگر از پی امروز بود فردایی

هله

۴۸

هله هشدار که مشغولی بچه چوخی فرموده * عارف معتبر راهبر دانایی
واقعه جناب مولوی در شهور سنه هزار و یکصد و نه و یا ده قیافه
بظهور آمده و خلفای بسیار از ایشان مانده حضرت ایشان
خلیفة الرحمن مرهم درد مندان وارث نقشبندیان صاحب مناقب
والمفاخر نایب مناب شیخ عبد القادر محقق اثار شیون چراغ
دودمان کبروی مقتدی اطوار معطوف مقتدای طریقه بسوی
قبله اهل الله حضرت شیخ عبید الله النجاری رضی الله عنه فرزند
حضرت شیخ الیاس نجاری بوده‌اند بواسطه حضرت ناقه
الکبری ابو الجناب شیخ نجم الدین بحضرت امیر المومنین امام
المسلمین عمر الفاروق رضی الله عنه میرسند جامع علم ظاهر و باطن
و مایل تجرید و تفرید و ترک کلی بوده‌اند احتراز از علما و تفقد احوال
کافه برایا و نفی وجود و بذل موجود و اخفای حالات
و ستر کرامات و اکل بصورت مرضی بلکه در حالت مخمصه و نوم

بوضع غریب و رجوع بکتب شرعیه در همه حال و عدم قهر و جلال و دوام
طهارت و فقدان کمالات و قیام بعبادات در جمیع اوقات
خصوصا در وقت شدت جوع و ایثار غیر و اختیار عار در اخر کار
و گریه و زاری و ماتم و سوگواری و دوام توجه بحضرت باری خاصه
وجود شریف آن عاقبت محمود و مقبول رب المعبود در شرح احوال
انحضرت در رساله فراق نامه اسعد وصال انس قدوه اهل حال بر
گزیده رب متعال ترتیب یافت نقلم آمد لهذا درین مختصر بایراد
مثنوی منظوم اکتفا میرود او هو هذا منظومه ابتدا احوال
پیروی شرع کن سینه را از خیانت انور کن رهبر خلق و مرشد
افاق بحر مواج عالم اطلاق در دریای سنت نبوی
مظهر اتباع مصطفویه وارث خواجگان عالیشان مفخر
دودمان درویشان در ریاضت وحید بی همتا از ولایت
غریق بحر فنا نور حق قطب آسمان درگاه سرور اهل یقین
عبید الله


عبید الله قدس الله سره الانوار و هدانا بلطفه الاوفر
شرح حالش بکمالات مقدورم بیش اصحاب حال معذورم
وصف ان پیشوای اهل حضور نشنود گفته تا بیوم نشور بهر
اطفای اتش هجران ارم اجمال حال او به بیان مولد پاک
او بخارا بود نور الانوار نجم کبری بود یعنی از ال شیخ نجم
الدین کبری برخاست با کمال جنبی چون از حفظ قران
فراغت یافت بهر تحصیل علم دین نشتافت بجناب امام
اهل الکمال نبیره خاص ایزد متعال قدوه دودمان مصطفویه
پیشوای طریقه نبویه سرور شاهراه حق بینیه شیخ سید
شریف بکلینیه انکه در وقت خود نداشت بدل در کمالات
علم و حسن عمل شیخ ما تا بمدت سه سال در جنابش نموده
کسب کمالات بعد کسب علوم و شرع نبیه کرده قطع ره خدا طلبیه
شد نظام محیط دانش و دین باطنش افتاب برج یقین ناگهان

مرشدیش مشغوف بود؛ رو بدار البقا خلا نمود؛ شیخ ما از کمال عطشی
درون؛ بهیچ بحر از طلب نیافت سکون؛ متوحش شده ز خانه
وطن؛ چون بهار از جهت جود از کان؛ بهر ادراک مرشد کامل بهرجا
بسیاحت شده داشت مایل؛ مقدمش مصر را چو روشن کرد؛ بلکه هر
گل زمانی چو گلشن کرد؛ از زره سینه هاتف غیبی؛ مژده دادش
بفتح لا ریب؛ مسکن پیر هست بیت الله؛ کعبه سالکان حق آگاه
صورت پیر را نشان دادش؛ وز کمال فیوض وار شادش
مژده چون یافت شد بشوق تمام؛ متوجه بسوی بیت حرام
دید پیر فلک جناب را؛ در شب عشق ماهتاب را؛ مقتدای ره
خدا طلبی؛ قطب دین شیخ احمد مکی؛ بود قایم مقام غوث جهان
پیشوای طریقه عرفان؛ شیخ افاق مظهر قیوم؛ قطب افاق
پیر دین معصوم؛ گرچه بی رنگ و بی نشانش یافت؛ بهمان
صورت و نشانش یافت؛ بی تامل کمر بخدمت بست؛ بحضورش
بر



دمی نخود ننشست؛ رایت خدمتش بعرش افراخت؛ چیزی از
مال و جان دریغ نداشت؛ بر همه اهل قرب فایق شد؛ نیر اعظم
حقایق شد؛ شیخ افاق در چنین اثنا؛ شد خرامان بسوی
ملک بقا؛ کرد قایم مقام ارشادش؛ مسند نقشبندیه دادش
سالها در حریم بیت الله؛ کرد ارشاد سالکان آگاه؛ مدتی چون
مجلس آرا شد؛ متوجه بسوی بخارا شد؛ از زره هند چون
عبور نمود؛ هند را بلکه عالمی نور نمود؛ صحبت اولیای ربانی
یافته از زره خدادانی؛ زان همه بحر گوهر تحقیق؛ در معصوم
شیخ دین صدیق؛ مورد الشفعات خاصش کرد؛ همدم بزم
اختصاصش کرد؛ چون بخارا ز مقدم آن پیر؛ گشت از نور
رشک مهر منیر؛ باز سیل زیارت حرمین؛ در دل او گرد آتشش
کونین؛ برد همره جناب والده را؛ بهر حج آن ستوده ساجد
را؛ راه برده بسوی معبد خویش؛ یافت جا در کنار مقصد خویش

چون دعای مستجاب شود باجابت علیم آب شود والله
چون دو حج ادا کرده بر قضای خدا قضا کرده مدتی شیخ
در حریم خدا مسند فیض در گشته بر پا کرد از راه همت فاخر
نوزده حج ز اول و آخر باز آمد بملک هندوستان همچو نور نظر
سوی چشمان دو سه سالی بهند مسکن کرد ملک هند را چو گلشن
کرد شیخ عالی نسب ولی الله شد ملاحج باز خدا آگاه حق
مهر و صفا ادا کردش نسبت قادری عطا کردش بود چون خو همت
ز عالم غیب کرد اقبال شیخ ماه رجب بسکه هر کس بخود نقشش
نتبافت چون ز هر سو خرامت یافت جز بیاد خدا
قرار نداشت ز آن توطن بهر دیار نداشت از پی الفرام
امر خطیر شد خرامان بجانب کشمیر مدتی بزم رشد بر پا داشت
لیک دل با رفیق اعلا داشت چون بکثرت فشرد دلش با بلی
گرچه کثرت نبودیش حایل داشته از زمان آگاهی در زمان



وصال الهی هر سر چشمه زون جا کرد مسجد و خانقاه والا کرد
ساخت اول بشوق مدفن خویش سوی گلزار قدس بعز ان
خویش بود آنکه چو از زمان وصال شده از اختلال رفتار
عبال در جهان مدفن اکثر اوقات داشت انس آن امام
با برکات با لحال خدا کشید بها داده داد نیاز مندی را
هوس سیر دشت و باغ نداشت جز بانس خدا فراغ نداشت
در همان روضه می نمود سکون دیده اش اشکبار و دل محزون
می شدی در عبادت باری هر دم آه حزین بر آوردی
شیوه واصلان حق اینست بلکه این حالت نشه دین است
شد بتاریخ سیوم شوال عارض ذات پاک او اسهال بیش
از آن بعد از آن نمود اضرار بسکه خون بیشمار جاری بود
هر زمان حال بیقراری بود با همه ضعف و سستی اعضا پی
عبادات حق نمود اصلا در مرض هیچگاه اذکر د بطبیعت

ازو اسهال بعد ازان اضرار صح

وددا نگاه نکرد شفقت و اعتقاد داشت در شب و روز در تردد
شدی بهمت و سوز یک دمی بی وضو و غسل نبود به تیمم اجا
بتی ننمود زایران فوج فوج می بودند خاکپایش برمیده
می سودند همه را خود تفقد و الطاف مینمود از انشه ملک او فات
جانتش قدرت بیان نبود گرچه بر اهل دل نهان نبود در
مرض آنچه از کراماتش وز کمال علو حالاتش دیده ام نیست
حصر آن مقدور کی شود سالها همه مسطور چونکه پنجاه روز
از آن احوال بگذرانیدن فرشته خصال در هوای
رفیق اعلی شد مایل وصل حق تعالی شد با همه ضعف و سستی
حالات با کمال تشدد سکرات همه را لطف عام فرموده
یکدم از ذکر حق نیاسوده شب آخر اینده حاضر بود
خادم ذات حق مناظر بود دیده ام از عجایب احوال وز
کمالات آنشه ابدال آنچه یارای شرح آن نبود عقل را

قدرت



قدرت بیان نبود بیست و دویم چو شد ز ذی قعده داشت سیوم
از وصل اصل خود وعده یا بسی از کمال شوق نمود بذر عا
یاد حق لب فرمود هر زمان با حضور و هیبت بود چون که بر
غرق بحر وحدت بود جذبه حق با هتزاز آمد روح پاکش
بلند پرواز آمد این نفس هم بغسل اشارت کرد غسل در غایت
طهارت کرد در زمان شد بلند بانگ نماز کرد روح مقدسش
پرواز چون شد الله اکبرش در گوش آمد از ذوق وصل
حق در جوش طایر قدس باز کرد صعود آشیان برفراز از
عرش نمود گوهر پاک علی دریا شد واصل بارگاه مولی
شد نیک بر بیکسان درگاهش خاک بوستان گلشن راهش
آسمانها ز بار غم افتاد صد جهان از غم و الم افتاد پی سر و
پا کی بسر گذشتند خاک از راه غم بسر کردند آسمان و زمین
بغریاد است ماتم شیخ اهل ارشاد است از غم و غصه سر کردون

شده کف الخضیب پنجهٔ خون ٭ دست خورشید جیب صبح درید ٭
جای اشک از فلک ستاره چکید ٭ مصد قصهٔ درد او دست
بی پایان ٭ زان قلم گرفته عنان ٭ سال وصل امام دریا جواد
جود ٭ گفت هاتف تمام رحمت بعید ٭ باز الهام غیب بدل آگاه
بود شیخ زمان عبید الله ٭ حضرت ایشان آخرها علانیه از
کار و اوراد ها سه طریقهٔ علیه را جاری میفرمودند اول قادریه
بعده سهروردیه بعد ازان مراقبهٔ نقشبندیه میکردند الا بعد نماز
فجر تقدیم اوراد فتحیه بنابر رعایت خفاریه یافت
ولادت آنحضرت در هزار و هفتاد و هشت و شصت و سه سال
موافق سن محبوب رب العالمین صلوات الله وسلامه علیه عمر المتعال
یافتند پس بعالم ابدی شتافتند عنایتی که تفضلاً و ترحماً
بی استعداد و استحقاق بر حال این کثیر الاختلال فرمودند
لیاقت عشر عشیر آن نداشت لیکن دران ایام او را عشق و محبت

ذات



ذات شریف خود عطا کرده‌اند و این ذرهٔ ناچیز را گرفتار آفتاب
جمال باکمال خود نموده بعد ازان شد آنچه شد از عشق و محبت
خود نسبت با آن ذات مقدس که وجدانی و روحانیست در
قالب تحریر چه توان آورد اشتیاق را چه نویسیم که با وصف شدت
رابطه یک لحظه از نظر بصیرت من غایب نبوده‌اند صورت خود را
بشرط حیات آنحضرت اختیار میکردم و این آرزو را بگریه
و زاری از حضرت باری میخواستم در مقام قناعت اکتفا به
نقد حیات آنحضرت و جاروب کشی و کناسی آن درگاه را
بر خلافت و نیابت ترجیح میدادم و کفی بالله شهیدا حیف
که آرزوی من باخر نرسید اینکه چه گویم هرگز بر زبانم نمیاید دست
و رحلت آنحضرت موجب هزاران هزار گرفتاری و اوراکی
و بیماری من گردید و ذلک تقدیر العزیز العلیم مدتها قرین
تب و تاب و رهین قلق و اضطراب بودم و مصیبت با پیران

گذشته را تازه نمودم در او انجمن سوز و گداز این مرثیه در
مفارقت آن جانباز درگاه بی‌نیاز در رشته نظم آوردم
مرثیات ماتم سرا است این جمع نیلگون حصار ٭ در جوش
خون دل شده عالم چو لاله زار ٭ یا رب چه حسرتیست که هر شام
میکنند ٭ گردون بناخن مه نو روی خود فگار ٭ شد تکیه آه از دل
اهل عزا بلند ٭ مرآت آفتاب گرفته همه غبار ٭ چون رفت پیر
میکده از درد و غم نماند ٭ در حلقه مغان بجز از ناله چون هزار ٭
سر سبز نذر سینه ماتم کشان اف ٭ از سوز دل بجای هوالله شرار ٭
کردند سینه چاک جوانان دردمند ٭ روز فراق حضرت پیر بزر
گوار ٭ سلطان ملک فقر فقیر فلک جناب ٭ کو بود علمی نور چو
مرآت آفتاب ایضاً بحر شگرف علم و در کان معرفت ٭ بالانشین
مسند ایوان معرفت ٭ مهر سپهر شرع و به برج اهتدا ٭ ان
حجت ولایت و برهان معرفت ٭ دریای فقر شیخ عبیدالله که بود ٭

سلطان



سلطان چار بالش ایوان معرفت ٭ آن مظهری که بر همه ذرات تابه چو مهر
گسترده بر بساط کرم خوان معرفت ٭ دارم زیاد صورت آن
نور کائنات ٭ در کلبه خیال چراغان معرفت ٭ اسرار علم ظاهر
و باطن نموده جمع ٭ آن پیکر شریعت و دین جان معرفت ٭ کمتر ز
طور نیست مزار مقدسش ٭ هر گل زمین اوست بیابان معرفت ٭
افسوس پیر این زمن یکسان گذشت ٭ فریاد جان گداز ز هفت
آسمان گذشت ٭ ایضاً دردا که شیخ وقت ز عالم سفر نمود ٭ باهجو
نسیم زین چمن آخر گذر نمود ٭ چون رفت گل بهرات طرب باده
نوش را ٭ در جوش غم حواله بخون جگر نمود ٭ شیخی که در طی وادی
عرفان چو آفتاب ٭ از صدق و انتهای در وی بسر نمود ٭
چون مقبل او روی بهیت الله آورد ٭ آفاق را ز رحلت خود
باخبر نمود ٭ بهر تماشا چو روی نمودش سفر ز خود ٭ چون ماه چار
ده بطلوع سحر نمود ٭ در حال سر قدم ملائکه خروج کرد گر بر

کی ز لطف کرم یکی نظر نمود همچون مسیح در حرم قدسی راه یافت
لیکن مرا محنت و غم در بدر نمود هفت آسمان غم بسر من فتاده است
صد کوه درد بر جگر من فتاده است الغیاث روزی چو آن امام
بهار انتظار شد جانهای بیدلان ز فراقش فکار شد آن شب
چگونه بود ای جهان بسرم گذشت صد محشر ز هر سو مو آشکار شد
پیر طریقت از سر ما رفت دور نیست کز طفل اشک ما همه دوش
و کنار شد ای کاش ریگ تربت ما فیض او شدی این جسم
مضطرب چو زغم بیقرار شد قندیل دل ابهر قد با گشتی کرفته جا یافت
نور خیال من همه شمع مزار شد کز هر سید بگوش اجابت عجب مراد
ای بخت اشک من چو اشک در شبها هموار شد مو سپید صفوت کر سر نموده
ظهور کرد یا چون مسیح جانب گردون عبور کرد الغیاث همچون
صبا بعزت این خاکدان گذشت با روح قدسی باز سوی آسمان
گذشت عمر جواد سکونت بیت الحرام کرد نبود عجب تا ز

بان



بآن آسمان گذشت او بود اصل گوهر تابان معرفت مردانه پاک
و صاف از زمین بحر و کان گذشت این آه سینه سوز ما با من رفیق
بود از اضطراب دل ز نهم آسمان گذشت روز فراق او چو
مباد نصیب کسی یا رب چو دیده که چه بر آنی و جهان گذشت
زین خاکدان بجانب بیت الحرم قدس چون نور چشم زود
بطی مکان گذشت یا رب جز تو درد دلم را دوا کند رحمی ز
راه لطف بر احوال ما کند الغیاث ای دل ز حال من بشه انبیا
بگو وین درد سینه سوز با آن مقتدا بگو این کز بر ابروی
دل خاکسار ماست زین آتش فراق بباد صبا بگو باد صبا
ز غصه درونم فسرده شد احوال زار من بشه اصفیا بگو امشب
شب جدای پیر طریقت است از حال دل جدا ز غم تن جدا بگو
احوال جان گداز شهیدان عشق را در حضرت رفیع شه کربلا
بگو تاریخ وصل مرشد عالیجناب ما ای روح قدسی بنده عشق

خدا بگو چنین گره ز گریه بکارم فتاده است ز بس نگار بسته باشم
مشکل گشا بگو چو پای اشک سوی نگار روان کنم در پیشگاه
خواجه عالم فغان کنم الغیاث یا شاه نقشبند ببین حال زار ما
رحمی بکن بحالت پیر افتاده ما تا از مکر فراق جمال تو بس شود
لیکن عقده دل ز ده گردون بکار ما شد غرق خون چو لاله
مرا مردمک بچشم باشد شفق نگار شب انتظار ما چو ماهی
خون ز اشک روان بحر دل هست اسیر آن سینه تار افگار ما
گر نه بما حمایت آن معتقد رسید در حلقه نفس دوان چه بود اقتدار
ما بادا همین جاذبه ز ایران تو رنگ روان براه تو هست
غبار ما اعظم خموش باش چه خوش گفت آنکه گفت با اختیار حق
چه بود اختیار ما مخفی نماند که این عاصی پیش از نزول
فیض شمول حضرت ایشان بکشمیر پانزده یا شانزده سال
شرف اندوز ملازمت قدوه اهل کمال زبدة المحققین و وارث

المرسلین



المرسلین المتخلق باخلاق الله المتجلی بنور متابعت رسول الله
صلی الله علیه و سلم حضرت قاضی دولت شاه المعروف
بحضرت ایشان علیه الرضوان را از آن جا که طریقه علیه جهریه
بسوی ایشان رسیده بود خلو این مختصر از ذکر آن ذات انور
مناسب ننمود وطن آن جناب اسبجاب توابع اروس است از سادات
حسنیه اند تحصیل کمالات ظاهری و باطنی در خدمت حضرت مولانا
الا اعظم مولانا شیخ محمد شریف انگکنی که ذکر ایشان گذشت
فرموده اند و از خدمت ایشان خلافت اتم و رخصت اعم حا
صل نموده بتقضای اروس مرخص شده اند آخر عمر تشریف بقصد زیارت
حرمین از وطن برآمده اند و از راه کاشغر متوجه شده اند باین
تقریب کشمیر را بوجود مسعود مزین فرموده اند در سال هزار
و یکصد و بیست و دو باین شهر رسیده اند و جمع کثیر را بفیض
ظاهر و باطن رسانیده اند حال با کمال ایشان مصداق اذا

راد ذکر الله بود از بسط خلق ایشان کی چه تواند نوشت جامع
علوم ظاهر و باطنیه بودند و تدقیق و تحقیق بغایت مینمودند
جناب مرشدی مرادی میفرمودند که درین عمر هفتاد سال
باین فضل و کمال کم کسی دیده شد و پیران خود یعنی حضرات
متقدمین قدس الله اسرارهم فاردقیه احمدیه را بتتبع میکردند بالجمله درین
جزو زمان نشان سلف و بقیه حضرات متقدمین بودند
قریب سی سال در کشمیر بارشاد و افاده گذرانیده اراده
حرمین شریفین نمودند در شاهجهان اباد شانزدهم شوال
سنه هزار و یکصد و بیست و شش رحلت فرمودند و من یخرج من
بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره
علی الله مقبول گشت و اشاعت سلسله جلیه بسویه درین شهر
ازان حضرت شد و پیش ازان بوی ازان درین مکان
نبود و بعد پانزده سال حضرت ایشان خلیفه الرحمن قدوم
کرامت


کرامت لزوم آوردند و این طریقه بیشتر مروج شد جزا
هم الله تعالی عن سایر الطالبین قصیده در شجره حضرات
سلسله بسویه که منظوم شده بود و مقبول دلها افتاد
بقلم می آید و آن اینست **عقیده** کلک اخلاص رو چو
خواجگان در باز شد صفحه احوال من از فکر شان گلزار شد
بر ما سر خیل جانبازان عبید الله بود آنکه بر اوج حقیقت کوکب
سیار شد پیرش اول شیخ دین سید شریف و مرشدش
شیخ عالم کز ولایت مطلع انوار شد بود پیرم شیخ پیرش
شیخ قاسم هادیش شیخ مولانا خداداد شش امام کار
شد مرشدش شیخ جمال و شیخ خادم رهبرش پیر او مو
دود شیخ آن مفخر اخیار شد بود شیخ او علی هادیش بابا
یمست رهبر او صدر اتا سر دفتر ابرار شد پیر او زنگی
اتا و مرشدش پیر کبار آنکه در امراض عشق حق حکیم کار

شد بور سلطان خواجه احمد رهبر آن مقتدا ٭ آنکه در میدا
ان عرفان اویسیه سالار شد ٭ یک طریق خواجگان را دریا
آن ادرود ام ٭ از طریق دیگرم جان طالب انوار شد
شیخ ما را بعد قوت سید عالم شریف ٭ شیخ احمد قطب کی
هادی این کار شد ٭ مرشد او شیخ دین معصوم امام کا
ئنات ٭ داد الدادر ادر طریقت پیر بزرگوار شد ٭ خواجه
سلطان شیخ احمد نام آن صدر العلی ست ٭ آنکه ز وجد
یدین احمد مختار شد ٭ مرشد او خواجه باقی آنکه وقت
ذکر او ٭ از سر هر قطره خونش چو شمع انوار شد ٭ بر ایشا
ن خواجگی امکنه شهباز عشق ٭ در جناب شیخ درو
یش از اولوالابصار ٭ شیخ زاهد پیر و خالش بود
شیخ آن امام ٭ شم عبید الله که در زین خواجه احرا
ر شد ٭ مرشد او مولانا یعقوب چرخی پیر او ٭ در ر

ه تکمیل

شیخ احمد قطب کی هادی این کار شد

٥٨

ه تکمیل این ره خواجه عطار شد ٭ پیشوای هر دو عارف خو
اجه مشکل کشا است ٭ آنکه نامش نقشبند از جهت
اعتبار شد ٭ مرشدش پیر کلال و خواجه را ما بسته سر خیل
این سالار شد ٭ مقتدای خواجه عارف خواجه محمود بود خو
اجه عبد الخالق او را قافله سالار شد ٭ پیشوای بزرگستا
ن و عبد الخالق است ٭ خواجه یوسف آنکه در دین رهبر ابرا
ر شد ٭ او زیر فارمد شد بهره یاب و بو الحسن ٭ از جناب با
یزید آماده این کار شد ٭ جعفر صادق بر وی نیش بزرسا
خت ٭ آنکه بحر اصطفا را گوهر شهوار شد ٭ آن امام بر
گزیده از دو راه مستقیم ٭ در علوم جد الجد خازن اسرار
شد و لا باقر مهین فرزند زین العابدین ٭ کو شهید حق
حسین را وارث انوار شد ٭ نام راه خاص اهل بیت نی
بحر طلا است ٭ منشایش داب پاک حیدر کرار شد ٭

خواجه بابای سماسی

از ره دوم ز قاسم بهره ور شد آن امام ٭ کو ز سلمان
در طریقت لجه زخار شد ٭ هر سلمان با وجود صحبت خیر البشر ٭
مرشد اعظم عبد الله امام راه عشق ٭ در طریق قادری هم پیر و رهبر یار
شد ٭ غوث عالم شیخ محی الدین عبد القادر شی ٭ مرشد و پیر و ... وا
بر دو بار شد ٭ شیخ نجم الدین کبری بود جد امجد ش ٭ آنکه در دین سرگرده زمره شطا
ر شد ٭ چون ز روح شاه همدان بهره ها برداشتند ٭ در طریق کبروی
هم فیض او بسیار شد ٭ یارب از هجران این شاهان دلم در را
نشست ٭ جانم از دوری رهزمان مے افگار شد ٭ تا بکی
در تنگنای انتظارم جادهی روز در شب ٭ چشم ز حیرت بر در و دیو
ار ٭ موج زن سان از گر بحر فتادت است تحت ٭ پر دلی ماستے
برویم قلعه دشوار شد ٭ اعظم از عصیان بے پایان خود شر
منده است ٭ عمر او مصروف حسرت از ره پندار شد ٭
نور ایمان بخش کز ظلمات شرک باطنی ٭
ما اگر نقش تو برویم رشته زنار شد ٭

باشد





بن محمد اللهم صل علی السید الکریم والامام الحلیم سمی
الکلیم الصابر الکظیم صاحب العسکر والجیش المدفون
بمقابر قریش ذی الشرف الانوار والمجد الازهر ابی
ابراهیم موسی بن جعفر اللهم صل علی السید المعصوم والا
مام المظلوم الشهید المسموم الغریب المغموم عالم علم
المکتوم بدر النجوم شمس الشموس انیس النفوس المدفون
بارض طوس الرضی المرتضی المجتبی المرتجی ابی الحسن علی
بن موسی الرضا اللهم صل علی السید العالم العامل الفاضل
الکامل الباذل العادل الاجود الجواد العارف باسرار
المبداء والمعاد ولکل قوم هاد مناص المحبین یوم ینادی
المنادی المدفون بارض بغداد السید العربی الامام الاحمدی
النور المحمدی الملقب بالتقی ابی جعفر محمد بن علی اللهم صل
علی الامامین الهمامین التمامین السیدین العالمین
الفاضلین الکاملین الباذلین العادلین النورین ا
لنیرین الشمسین القمرین الکوکبین وارثی المشعرین

واهلي الحرمين كهف التقى بدر الدجى غوث
الورى طود النهى على الهدى المدفون بسر
من راي كاشف البلوى والمحن ابي الحسن علي بن
محمد وابي محمد الحسن اللهم صل على صاحب الدعوة النبوية
والصولة الحيدرية والعصمة الفاطمية والحلم الحسنية
والشجاعة الحسينية والعبادة السجادية والماثر البا
قرية والاثار الجعفرية والعلوم الكاظمية والحجج الر
ضوية والجود التقوية والنقاوة النقوية والهيبة
العسكرية والامامة المهدية الى القائم بالحق الداعي
الى الصدق المطلق كلمة الله وامان الله وحجة الله القائم
بامر الله المقسط لدين الله امام السر والعلن ابي القاسم
محمد بن الحسن صلوات الله وسلامه عليه وعليهم اجمعين
الطيبين الطاهرين الائمة الاجلة البهية المعصومين
والشهداء والصالحين والحمد لله رب العالمين بعرار
الكل مهمة وملمة وعند الشدائد يستشفع بهم صلوات الله عليهم

رايج

٦١

بيخ ان الله تعالى ولو اطلب عليها منافع كثيرة وفي ٦٠
كل سور بصيرة ه ه في تفسير ابيطالب الكرمانية قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لسليك يامه الصحابي الغطفاني
يا سليك الارز مني نقبة نوري لو كان الارز حيوانا لكان
انسانا ولو كان انسانا لكان رجلا ولو كان رجلا لكان
مسلما ولو كان مسلما لكان مؤمنا ولو كان مؤمنا لكان و
ليا ولو كان وليا لكان نبيا ولو كان نبيا لكان مرسلا
ولو كان مرسلا لكان من اولي العزم ولو كان من اولي
العزم فلا يكون الا انا فعليك بالارز واللبن المخمر في
ليلة القدر لان الله تعالى انزل عليك من انهار الجنة
من اكل الارز واللبن المخمر ليلة القدر غفر الله ذنوبه
قديمة وجديدة خطاء وعمدا سرا او جهرا وعلا
نيته وان لم يستغفر وعنه عليه السلام من اراد ان يجد
ه طعم طعام الجنة فليأكل الارز مع السكر كنز العباد
علم كه امد نجد ارهمون ه نقطه بود كثرات الجاهلون

بحکم الوضوء علی الوضوء نور علی نور باز وضو نموده
و تحیة آن بجا آورده دو گانه الختان بعد از فاتحه و سه
سه بار اخلاص در هر رکعت گذارده بعد از آن بر سجاده
نشسته روی بقبله استغفار سه مرتبه و درود سه مرتبه و کلمه
طیبه سه مرتبه و کلمهٔ رد کفر سه مرتبه و کلمه تمجید یعنی سبحان الله
والحمد لله تا آخر سه مرتبه خوانده الله المستعان یکهزار
و یک مرتبه پی کم و کاست باحتیاط تمام تکرار نموده باز سه
مرتبه استغفار و سه مرتبه درود و سه مرتبه کلمه طیبه
خوانده بر همان مصلی بطریق مربع مسنون یعنی سر
بسمت قطب کرده و روی بقبله باستغفار و استکشاف
مدعای خود بخواب رود ان شاء الله تعالی در شب اول
یا دوم یا سیوم ظاهر گردد بفضله و کرمه

وجود العاشقان بسم الله الرحمن الرحیم گلشن آرای کاینات
که پیوند اشجار ممکنات را واسطه رونق گلزار متعلقات
ساخته ثمره شجره آرزوی آن نخلبند بوستان صفوت

ودفاق

61

خلاصی و نجات خواهد گردید که خواجه مشکل کشا زبان مبارک خود
فرموده‌اند که هر که را اندک رابطهٔ با این عزیزان باشد امیدست
که آخر الامر ملحق بایشان گردد و آن سبب نجات و رفع درجا
ت شود بنا بر آن چند بیتی در تحریر آورده شد والله ذو الفضل الکریم

نوشتم این بیان تا یار ماند [illegible]
ابو بکر [illegible] عثمان و [illegible]
[illegible] امام اعظم که نعمان بود
[illegible] بعد و [illegible] نعمان بود
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible]
اگر کار احد با آن شود زور پای رحمت چه نقصان شود تمام